

کتاب اول
دوازده نکته

در بررسی و ارزیابی ادله

توسل، شفاعت، تبرک و زیارت

چاپ دوم

با تجدیدنظر و اضافات

نگارش: حجة الإسلام دکتر فتح الله نجارزادگان

استاد گروه علوم قرآن دانشگاه تهران - پردیس قم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أهل البيت
في السنة النبوية
قال النبي:
أيها الناس، إنني قد تركتُ
فيكم ما إن أخذتم به
لن تضلّوا: كتاب الله و عترتي
أهل بيتي

ای مردم! من در میان شما چیزی را وامی‌گذارم که اگر آن را
بگیرید هرگز به بیراهه نمی‌روید: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم

سنن الترمذی: ج ۵، ص ۶۲۲، ح ۳۷۸۶ و ص ۶۶۳، ح ۳۷۸۸؛

المستدرک حاکم النیشابوری: ج ۱، ص ۱۰۹ - ۱۱۰؛

مسند أحمد بن حنبل: ج ۱۷، ص ۱۶۱، ح ۱۱۱۰۴؛

المعجم الكبير للطبرانی: ج ۳، ص ۶۵ - ۶۷، ح ۲۶۷۸، ۲۶۸۰ و ۲۶۸۱

و ج ۵، ص ۱۶۶، ح ۴۹۷۱؛

■ دوازده نکته در بررسی و ارزیابی ادله توسّل،
شفاعت، تبرک و زیارت

نگارش: حجة الإسلام دکتر فتح الله

مجازادگان

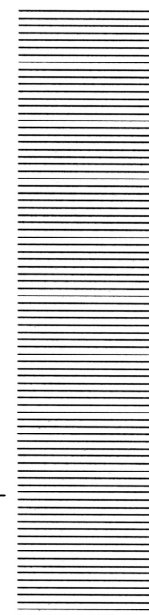
ناشر:

چاپخانه:

نوبت چاپ: دوم

تاریخ نشر:

تیراژ:



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه:

جهان اسلام دچار رنج‌های فراوان است. مسلمین بر اثر جهالت‌ها و عنادها دچار تفرقه و ضعف‌اند و دشمنان آنان که در کمین‌گاه‌های شیطانی خود مترصد فرصت نشستند، بر این نقطهٔ سیاه تفرقه دامن می‌زنند و هر روز توطئه‌ای نو برپا می‌کنند. از جمله حربه‌هایی که نفرت می‌آفریند و تفرقه‌ها را بیش‌تر می‌کند، حربه‌ی شرک از ناحیه‌ی وهابیان است که سایر مسلمین را به این رذیلت متهم ساخته‌اند. گناه مسلمین نیز در این امر چیزی جز توسل، شفاعت، تبرک و زیارت قبر مطهر پیامبر خدا^۱ و سایر اولیا، نیست. چه بسا این اتهام دیگران را دچار تردید کرده و دل و دین خود را مشوب به آلودگی شرک می‌بینند؛ به همین رو، مرزبانان دین‌شناس و دیندار بارها با دلیل‌های متعدد این اتهام را شسته‌اند اما به نظر می‌رسد هنوز

هم به دلیل سنگینی و آثار ویرانگر این اتهام، لازم می‌نماید این بحث کاویده شود و نقاط ابهام آن برطرف گردد. نگارنده در طی دوازده نکته به صورت متن و سپس شرح و ارزیابی با استناد به آیات و روایات و سیرهٔ صحابه و دانشمندان سنی این موضوع را پی گرفته و پس از تنقیح موضع نزاع به نقد و ردّ ادلهٔ حرمتِ توسل، تبرک، شفاعت، زیارت و بزرگداشت موالید معصومان پرداخته است. بدان امید که اتهام‌ها برطرف گردد و صاحب‌نظران نیز با نقدها و اصلاحات خود، این نگاه‌ها را پربرتر کنند.

نگارنده بنا دارد به لطف خداوند، موضوعات مورد نیاز دیگر را به همین صورت تدوین کند تا یک روز در هفته (و احياناً پس از برگزاری نماز) در طول یک ترم دانشگاهی به یک نکته از این نکات پرداخته شود و برای دانشجویان شرح گردد. امید است حقتعالی از همگان به بهترین وجه بپذیرد.

شعبان المعظم ۱۴۳۲

ومن الله التوفيق وعليه التكلان

نکته اول: ابتدا باید موضع نزاع با وهابیان در مسأله توسل، استغاثه و شفاعت دقیقاً روشن شود. موضع این نزاع، توسل، شفاعت و... پس از وفات پیامبر خدا^۱ یا اولیاست.

ارزیابی و شرح: پیش از بررسی ادله باید موضع نزاع را به خوبی شناخت؛ چون چه بسا طرفین به ادله‌ی تمسک کنند تا جواز یا استحباب شفاعت، توسل، استغاثه، را به اثبات رسانند یا آن را نفی کنند اما بحث آنان از موضع نزاع بیرون باشد و ادله‌ی آنان فایده‌ای نبخشد. هیچ کس از فریقین از سنی و وهابی و غیر وهابی و نیز شیعه منکر واسطه قرار داده (شفاعت)، وسیله قرار دادن (توسل) و نیز استغاثه به پیامبر اکرم^۱ برای برآوردن حاجت و تبرک به اجزای بدن و لباس و نیز بوسیدن آنها در زمان حیات پیامبر اکرم^۱ نیست. آثار فراوان از سیره و عمل صحابه در زمان حیات پیامبر خدا بر این امور دلالت دارد.

بلکه استغاثه و توسل به سایر انبیاء و اولیاء در زمان حیاتشان جزو سنت‌های جوامع بشری و عین توحید بوده است که در قرآن نیز مواردی متعدد از آن نقل شده است. به طور نمونه قرآن در سوره الاعراف آیه ۱۳۴ و ۱۳۵ می‌فرماید:

{وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ
قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ
بِمَا عَاهَدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا
الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ
بَنِي إِسْرَائِيلَ * فَلَمَّا كَشَفْنَا
عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ
إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ}؛ «و چون بر آنان عذاب
می‌آمد، می‌گفتند: ای موسی! پروردگارت را به خاطر پیمانی
که با تو دارد، برای ما بخوان که اگر این عذاب را از ما
برطرف کنی حتماً به تو ایمان می‌آوریم و بنی اسرائیل را
با تو می‌فرستیم * پس چون عذاب را از آنان تا مدتی که
باید بدان می‌رسیدند برطرف کردیم باز هم آنها پیمان
می‌شکستند»

آنان حضرت موسی را واسطه قرار دادند تا از خدا بخواهد، خداوند «طوفان، جراد (ملخ)، قمل (کنه)، ضفادع (قورباغه‌ها) و دمّ (خون)» (که از آنها در آیه ۱۳۳ سوره اعراف خبر داده است)، از بین فرعونیان بردارد و خداوند نیز، بنا به درخواست موسی[×] این گرفتاری‌ها را بر طرف ساخت. حضرت ابراهیم نیز برای آزر وعده به استغفار می‌دهد:

{... إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ
لَا اسْتَغْفِرَنَّ لَكَ ...} (ممتحنه / ۴)؛ «جز سخن

ابراهیم که به پدرش گفت: حتماً برای تو استغفار می‌کنم»
(و نیز نک: آیه ۴۷ / سوره مریم)

یا استغفار یعقوب × پس از درخواست فرزندان او، همان گونه که قرآن می‌فرماید:

{قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا
ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ
سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ
الْغَفُورُ الرَّحِيمُ} {یوسف / ۹۷ - ۹۸}؛ «آنان
گفتند: ای پدر ما، برای گناهانمان نزد خداوند استغفار کن
که ما خطاکاریم * [یعقوب ×] گفت: بزودی برای شما از
پروردگارم استغفار خواهم کرد؛ که همانا او بخشنده و
مهربان است.»

قرآن استغفار فرشتگان برای مؤمنان را نیز چنین بیان فرموده است:

{الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ
حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ
وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ
آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً
وَعِلْمًا فَاعْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا
وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ
الْجَحِيمِ} {مؤمن / ۷}

« فرشتگانی که عرش الهی را حمل می‌کنند و کسانی
که بر گرد آن هستند، پیوسته با ستایش پروردگارشان او را
تسبیح می‌گویند و به یکتایی او در تدبیر جهان ایمان دارند

و برای کسانی که یگانگی خدا را باور کرده‌اند، آمرزش
می‌طلبند. می‌گویند: پروردگارا رحمت و دانش تو همه چیز
را فرا گرفته است؛ پس کسانی را که به سوی تو بازگشته و
راه تو را پیموده‌اند بیامرز و آنان را از عذاب دوزخ نگاه
دارد.»

ماجرای توسل ابو طالب به پیامبر اکرم^۱ در کودکی برای بر
طرف شدن خشکسالی، معروف و در کتب معتبر سنی مانند
صحیح بخاری نقل شده است^۱. بنابراین، توسل به انسان‌های
آبرومند، ریشه در فطرت آدمیان دارد و قرآن نیز آن را امضا کرده
است.

درباره استغاثه و توسل به پیامبر اکرم^۱ نیز قرآن می‌فرماید:

{... وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا
أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ
وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ
تَوَّابًا رَحِيمًا} {نساء/ ۶۴} «و چون آنان که به
خود ستم کردند نزد تو بیایند و از خدا طلب مغفرت کنند و

۱- ر.ک: بخاری، محمد، صحیح بخاری، فتح الباری: ج ۲، ص ۴۹۴، ح ۱۰۰۸ و
۱۰۰۹ وی شعر معروف ابوطالب را درباره‌ی پیامبر اکرم^۱ نقل کرده که یک بیت آن
این است:

وَأَبِيضٌ يَسْتَسْقِي الْعَمَامُ بِوَجْهِهِ ثِمَالَ الْيَتَامَى عِصْمَةً لِلْأَرَامِلِ

پیامبر نیز برای آنان طلب مغفرت نماید، خداوند را توبه‌پذیر و مهربان خواهند یافت»
 بلکه قرآن، انفاق به نیت صلوات رسول را، در کنار نیت تقرب به خدا، عین توحید می‌داند و چنین نقل می‌کند:

﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
 وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ
 قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ
 أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ
 فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (توبه / ۹۹)
 «از بادیه نشینان کسانی‌اند که به خداوند و روز
 واپسین ایمان دارند، و آن چه را انفاق می‌کنند مایه تقرب
 به خدا و جلب دعا‌های پیامبر می‌شمارند آگاه باشید که آن
 [انفاق‌ها و دعا‌های پیامبر] سبب تقرب آنان است. به زودی
 خداوند آنان را در رحمتش وارد خواهد کرد که همانا
 خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.»

شفاعت و توسل به انبیاء و اولیاء در قیامت برای نجات از
 دوزخ یا ترفیع درجه‌ی بهشت نیز جزو ارکان عقاید همه‌ اهل
 سنت و شیعه می‌باشد و از محل نزاع بیرون است.^۱

بنابراین، موضع نزاع در استغاثه، توسل، شفاعت، تبرک، تقبیل
 ... در زمان وفات پیامبر خدا^۱ و اولیاء خداست عبدالرحمن بن
 حسن از نوادگان محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد:

«الاستشفاع بالرسول فی حیاته
 فَإِنَّمَا هُوَ بِدَعَائِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 [و آله] و سلم و دعاؤه مستجاب
 و اما بعد وفاته لا يجوز
 الاستشفاع به، طلب شفاعت از پیامبر در زمان
 حیاتشان وجود داشته است. آنان دعای حضرت را واسطه
 قرار می‌دادند و دعای ایشان مستجاب است اما شفاعت
 جستن به ایشان پس از وفاتشان، جائز نیست.»^۲

۱- ر.ک: بیهقی، احمد، الاعتقاد علی مذهب السلف اهل السنه و الجماعة: ص ۱۰۴؛
 نسفی، ابو حفص، شرح العقائد النسفیة: ص ۱۴۸ طوسی، نصیر الدین، تجرید الاعتقاد
 مع کشف المراد: ص ۴۱۶؛ حلی، حسن، کشف المراد: ص ۴۱۶. علامه حلی می‌گوید:
 «اتفقت العلماء علی ثبوت الشفاعة للنبی؛ دانشمندان بر ثبوت شفاعت برای پیامبر [در
 روز قیامت] اتفاق نظر دارد.»

۲- ال شیخ، عبدالرحمن؛ قره العیون، الموحدين فی تحقیق دعوة الانبیاء والمرسلین:
 ص ۱۵۸.

پس باید ادله‌ی جواز یا منع درمحور پس از وفات مطرح شوند. پیش از آن که به نکته‌ی دوم بپردازیم لازم است در همین جا به این پرسش اشاره کنیم، اگر کسی بگوید چه نیازی به توسل و شفاعت به انبیا و اولیاست؟! چون خداوند به ما، از رگ گردن نزدیک‌تر است، صدای ما را می‌شنود، استغاثه‌های ما را اجابت می‌کند هیچ کس مهربان‌تر از او نیست و... پس اگر خواسته و حاجتی داریم به طور مستقیم با خود خداوند در میان می‌گذاریم و پاسخ آن را از خدای مهربان که صدای ما را می‌شنود و از هر کس به ما نزدیک‌تر است، دریافت می‌کنیم! در پاسخ می‌گوییم: خود حقتعالی در این آیات، توسل و شفاعت را مطرح ساخته و به ما آموخته به انبیا و اولیاء روی آوریم. و به آنان توسل جوییم و آنان را شفیع قرار دهیم تنها نقطه‌ی ابهام این است که آیا این توسل و شفاعت پس از مرگ انبیا و اولیاء نیز امکان‌پذیر است یا نه؛ اما اصل توسل جویی و شفاعت‌طلبی برای همه قابل قبول و جایی برای مغالطه یا تردید نیست.

نکته دوم: وهابیان به آیاتی که مشرکان را مورد خطاب قرار می‌دهد و پندارهای آنان را فرو می‌ریزد استناد جسته، برای اثبات شرک در مسأله توسل، استغاثه و شفاعت پس از وفات اولیاء، به کار می‌گیرند.

ارزیابی و شرح: به طور قطع وهابیان هیچ دلیلی از قرآن ندارند تا به وسیله‌ی آن بتوانند اثبات کنند، کار مؤمنان در توسل و شفاعت به اولیاء و انبیا پس از وفات، شرک است. ناگزیر آنان به آیاتی تشبث می‌جویند که خطاب آنها به مشرکان است؛ اما در صورتی می‌توان به این آیات متشبث شد و مؤمنان را در ردیف مشرکان قرار داد که وجه مشترکی بین مؤمنان متوسل و استغاثه‌جو، با مشرکان گرفتار توهم و پندار، وجود داشته باشد؛ از همین جا این پرسش بسیار مهم رخ می‌نماید که چه تحولی پس از وفات انبیا و اولیا پدید آمده که موجب شده این امور که - که در نکته‌ی اول گفتیم - در زمان حیات نبی یا ولی، عین توحید و تقرب آفرین بوده، اکنون عین شرک و مایه‌ی سقوط انسان گردد. این تحول تنها در دو امر امکان‌پذیر است، یا باید مؤمنان پس از وفات پیامبر و اولیا دیدگاهشان عوض شده باشد که از آن به تغییر در دیدگاه «داعی، خواننده» (یعنی: آن که به پیامبر

اکرم^۱ توسل می جوید و ایشان را شفیع قرار می‌دهد) یاد می‌کنیم و یا باید در گوهر «مدعو، خوانده شده» (یعنی: پیامبر اکرم^۱) تغییری صورت گرفته باشد و الاً هیچ وجه مشترک دیگری بین مشرکان و مؤمنان در این امر به چشم نمی‌خورد. اما تغییر در دیدگاه داعی نیست، چون هرگاه آن چه را که در اذهان مؤمنان درباره‌ی رسول اکرم پس از وفات ایشان، می‌گذرد با آن چه که در اذهان صحابه در حال حیات حضرت بوده است، مقایسه کنیم هر دو را عین هم می‌بینیم، هر دو می‌گویند: «رسول خدا - و به تبع ایشان همه معصومان و اولیا - واسطه‌ای بیش نیستند، آنان مالک هیچ چیزی در این نظام نبوده و هیچ کار مستقلی نه در حیات و نه پس از حیات، از آنان ساخته نیست» پس باید تغییری در «مدعو» صورت پذیرفته باشد. آری وهابیان بر این باورند مردگان، پس از وفات، همانند سنگ و چوب می‌شوند که هیچ ادراکی ندارند، چیزی را نمی‌شنوند و سود و زیانی ندارند و اگر هم ادراکی دارند برای ما قابل فهم نیست. از این رو، آنان با بت‌های جامد بی روح یکسانند و از همین جا نتیجه می‌گیرند عمل مؤمنان نیز در توسل و شفاعت و استغاثه

به آنان پس از وفات، همانند عمل مشرکان درباره‌ی بت‌ها خواهد شد. آنان با صراحت می‌گویند:

«دُعَا النَّبِيِّ نَدَاوَةٌ وَ
الاستغاثة به بعد موته في قضا
الحاجات و كشف الكُربات شرك يخرج
من ملة الاسلام سواء كان ذلك
عند قبر ام بعيداً عنه^۱ خواندن پیامبر و
استغاثه به ایشان پس از وفات برای برآوردن حاجات و رفع
گرفتاری‌ها شرک است و انسان را از آیین اسلام بیرون
می‌برد، در این حکم تفاوتی بین خواندن نزد قبر یا دور از
قبر نیست.»

اساسی‌ترین دلیل آنان بر این منع، تشبث به آیاتی است که مشرکان را خطاب قرار می‌دهد، مانند این آیات که می‌فرماید:
{... وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ
مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ * إِنْ
تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ
سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ
الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشْرِكِكُمْ...}
(فاطر / ۱۳ - ۱۴) «و آنان که به جای خداوند، می‌خوانید
به اندازه پستی از هسته خرما را هم [در این هستی] مالک

۱- ر.ک: الجریسی، خالد بن عبدالرحمن، سلسلة فتاوی علاء البلد الحرام، العقیة،
القسم الثاني: ص ۶ - ۷.

نیستند * اگر آنان را بخوانید صدای شما را نمی‌شنوند و اگر بشنوند، به شما جواب نمی‌گویند [قدرت جواب گفتن یا حق جواب گفتن ندارند] و در قیامت آنان به شرک شما کفر خواهند ورزید»

عبدالرحمن آل الشیخ در شرح کتاب التوحید (محمد بن عبد الوهاب سر کرده و هابیان) درباره‌ی این آیه می‌گوید:

«فبَیِّنَ اللهُ تَعَالَى إِنَّ دَعَاءَ مَنْ لَا يَسْمَعُ وَلَا يَسْتَجِيبُ شَرِكٌ يَكْفُرُ بِهِ الْمَدْعُوُّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ... فكل ميّت أو غائب، لا يسمع ولا يستجيب ولا ينفع ولا يضر؛ خداوند در این آیه چنین بیان کرد که خواندن کسی که نمی‌شنود و اجابت نمی‌کند، شرک است و کسی که خوانده شده در روز قیامت به عمل خواننده کفر می‌ورزد. و هر مرده‌ای یا غائبی نمی‌شنود و اجابت نمی‌کند و سود و زیانی ندارد [پس خواندن مرده شرک است].»

بنابراین، چون مرده یا غایب صدای ما را نمی‌شنوند و اجابت نمی‌کنند، خواندن آنان با توسل جستن و شفاعت طلبی از آنان

۱- آل شیخ، عبد الرحمن، فتح المجید فی شرح کتاب التوحید: ص ۴۳۰.

شرک محسوب می‌شود. این حکم به دلیل تغییر در ذات «مدعو» است.

برخی از آنان فراتر از این امر، ادعای یکسانی در دیدگاه «داعی» بین مشرک و مؤمن را مطرح ساخته‌اند مانند شیخ ابن باز (مفتی سابق حجاز) که می‌نویسد:

«وَأَمَّا دَعَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ وَالْأَسْتَغَاثَةِ بِهِمْ وَالنَّذْرُ لَهُمْ وَنَحْوُ ذَلِكَ فَهُوَ الشَّرْكُ الْأَكْبَرُ وَهُوَ الَّذِي كَانَ يَفْعَلُهُ كَفَّارٌ قَرِيشٌ مَعَ اصْنَامِهِمْ وَأَوْثَانِهِمْ... وَلَمْ يَعْتَقِدُوا إِنَّهَا هِيَ الَّتِي تَقْضِي حَاجَاتِهِمْ وَتَشْفِي مَرْضَاهُمْ وَتَنْصُرُهُمْ عَلَيَّ عَدُوَّهُمْ كَمَا بَيَّنَّ سُبْحَانَهُ ذَلِكَ عَنْهُمْ فِي قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: {وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ} (يونس / ۱۸) فَرَدَّ عَلَيْهِمْ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ: {قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ

وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ^۱ اما خواندن انبیا و اولیا و استغاثه به ایشان و نذر برای آنان و مانند آن، بزرگ‌ترین شرک است چون این‌ها شبیه همان کاری است که کفار قریش بابت‌هایشان می‌کردند... و حال آن که بت پرستان اعتقاد نداشتند بت‌ها، حاجاتشان را برآورده می‌کنند، بیمارشان را شفا می‌دهند و آنان را بر علیه دشمنانشان یاری می‌رسانند؛ همان گونه که خداوند سبحان از قول آنان در این آیه خبر داد: «وَأَنان [مشرکان] غیر خدا را می‌پرستند که نه زبانی به آنان می‌زنند و نه سودی می‌رسانند و می‌گویند این بت‌ها شافعان ما نزد خدایند» سپس خداوند پندار آنان را مردود شمرد و فرمود: "آیا خداوند را به آن چه که در زمین و آسمان نمی‌شناسد [بر این که شریک دارد] خبر می‌دهید؟! خداوند پاک و والاست از آن چه که شریک او قرار می‌دهند."

از نظر «بن باز» مؤمنان همانند مشرکانند؛ همان‌گونه که مشرک باور نداشت که بت‌ها نیازهایش را برآورده می‌کند و بیمارش را شفا می‌دهد و یاریش می‌رساند با این وصف، از بت شفاعت می‌جست همین‌گونه مؤمنان باور ندارند که مردگان نیازهایشان را برآورده می‌کنند و بیمارشان را شفا می‌دهد و... اما به قبر مرده شفاعت می‌جویند.

۱- بن باز، عبد العزیز، رساله الی الشیخ واعظ زاده: ص ۱۴.

حاصل آنکه ادله‌ی قرآنی اینان در حرمت توسل، استغاثه و شفاعت پس از وفات متوسل به و المستغاث إلیه و المشفوع له، استناد به آیاتی است که عقاید مشرکان را بیان می‌کند. اکنون باید دید نخستین بار چه کسی به این آیات تشبث جسته و آیا معنای این آیات همین گونه است که اینان می‌گویند؟

نکته سوم: استناد به آیات درباره‌ی مشرکان برای تطبیق بر مؤمنان، از قرن هشتم توسط ابن تیمیه پدید آمده است. وی این سنت بی دلیل را در این امت پی نهاد.

ارزیابی و شرح: این نکته قابل پذیرش است استناد به این آیات که مشرکان را خطاب قرار داده برای اثبات حرمت توسل و شفاعت تا پیش از ابن تیمیه (قرن هشتم) مطرح نبوده است؛ وی نخستین بار عمل مؤمنان را با مشرکان مقایسه کرده و هر دو را یکسان پنداشته است.^۱ پس از وی آنان که خط مشی ابن تیمیه را پیموده‌اند این دلیل را تکرار کرده‌اند. مناوی به نقل از سبکی (م ۷۵۶/۷) از علمای بزرگ شافعی می‌نویسد:

«وَيَحْسُنُ التَّوَسُّلُ وَالِاسْتِغَاثَةُ
وَالْتَّشْفُّعُ بِالنَّبِيِّ إِلَىٰ رَبِّهِ وَلَمْ يُنْكَرْ
ذَلِكَ أَحَدٌ مِنَ السَّلَفِ وَلَا مِنَ الْخَلْفِ
حَتَّىٰ جَاءَ ابْنُ تَيْمِيَّةٍ فَأَنْكَرَ ذَلِكَ

۱- ر.ک: ابن تیمیه، احمد، مجموعه الفتاوی: ج ۱، ص ۱۵۷ و نیز، رسالته الی أتباع

عدی بن مسافر: ص ۳۱.

و عدل عن الصراط المستقیم
 و ابتدع ما لم یفعله عالم قبله؛
 توسل و استعاثه و شفیع قرار دادن پیامبر نزد پروردگار،
 امری نیکو و قابل قبول تلقی می‌شد و کسی از سلف و
 خلف آن را انکار نمی‌کرد تا آن که ابن تیمیه آمد و این امر
 را انکار کرد و از راه راست بیرون شد و آن چه که هیچ
 دانشمندی پیش از وی مرتکب نشده بود، ابداع کرد.»

**نکته چهارم: فرض کنیم مردگان پس از وفات (آن گونه
 که وهابیان می‌پندارند) همانند بت‌های جامد بی جان شوند
 اما تفاوت اساسی در دیدگاه‌های مؤمنان با مشرکان، هرگز
 به ما اجازه نخواهد داد آیات درباره مشرکان را به مؤمنان
 سرایت دهیم.**

ارزیابی و شرح: فرض کنیم مردگان پس از وفات
 همانند بت‌ها، جامد و بی‌جان می‌شوند و هیچ ادراک و شنوایی
 ندارند اما آیا از نظر قرآن همین که کسی چنین موجود بی‌جان و
 ناشنوا را بخواند و به او توسل جوید مشرک می‌شود؟! آیا ملاک
 شرک - آن گونه که وهابیان می‌پندارند - همین است و بس. یا
 آنکه باید دید مشرک چه نوع نگرشی نسبت به بت بی‌جان خود

۱- ر.ک: مناوی، فیض الغدیر: ج ۱، ص ۱۷۰، رقم ۱۵۰۸.

داشته و با چه ذهنیتی بت خود را می‌خواند و از او شفاعت
 می‌طلبید که موجب شده قرآن او را «مشرک» و کارش را
 «عبادت» بت‌ها بداند. آیا نگرش مؤمنان (و ذهنیت آنان) نسبت
 به مردگان همانند نگرش مشرکان (و ذهنیت آنان) نسبت به
 بت‌هاست تا کار مؤمن را «عبادت» بنامیم و او را متهم به شرک
 عبادی کنیم؟! ای کاش وهابیان می‌گفتند: خواندن مردگان لغو
 است چون - به نظر آنان - مردگان صدای ما را نمی‌شنوند، (که
 در این صورت راه هموارتر و امکان تعامل فراهم می‌بود) اما آنان
 بدون درنگ مسلمین را به زشت‌ترین گناه و بدترین ردیلت یعنی
 مشرک متهم می‌کنند. غافل از اینکه شرک، اتهام ناچیز و سبکی
 نیست تا بتوان فردی را به راحتی و با اندک نشانه‌ای، به این
 گناه سنگین متهم کرد. متأسفانه وهابیان از یک سو با نگاه
 تجزیه‌ای به قرآن، تنها به برخی از آیات تشبث می‌جویند بدون
 آنکه به سایر آیات در این زمینه نظر کنند^۱ و از سوی دیگر تنها

۱- نگاه تجزیه‌ای یا جزءنگر به آیات، آسیب جدی در فهم کتاب خدا محسوب
 می‌شود، هرگز نمی‌توان درباره موضوعی از موضوعات قرآن، تنها برخی از آیات را در
 نظر گرفت بدون آنکه به سایر آیات در این زمینه رجوع کرد و سپس معنای آنها را در
 کل نظام قرآن ملاحظه نمود.

ظاهر رفتار مؤمنان را می‌بینند و بدون تأمل آنان را با مشرکان مقایسه و به گناهی نابخشودنی شرک متهم می‌کنند با آنکه
 ۱ و لا: شرک از دیدگاه قرآن، اکبر قبائح و غیر مغفور و ظلم عظیم است. خداوند سبحان می‌فرماید:

{... إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ}

(لقمان / ۱۳) «همانا شرک، ستمی بس بزرگ است»

و نیز فرمود:

{إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونِ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ}

(نساء / ۴۸) «همانا خداوند این [گناه] را که برای او

شریک قرار داده شود، نمی‌آمرزد و غیر آن را برای هر که

بخواهد می‌آمرزد»

بنابراین، هرگز نباید این ستم بزرگ و امر بسیار زشت که بخشیده نمی‌شود را به کسی نسبت داد - به ویژه مسلمانی که اعتقاد به خدا و معاد و نبوت دارد - جز آن که ادله‌ی قوی و متقن بر آن اقامه کنیم.

ثانیاً: شرک برهان بردار نیست و استثنای پذیر هم نیست.

به همین رو، مشرکان یک دستگاه فکری مشخص ندارند. قرآن

می‌فرماید:

{وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ...} (مؤمنون / ۱۱۷) «و هر کس با خداوند معبود دیگری بخواند، وی را بر آن حجت و برهانی نیست».

در این آیه، عبارت «لا برهان له به»، صفت برای «إلهاً آخر» است، پس کار مشرکان بی دلیل است. هر کس إله دیگری غیر از الله برگزیند بر این کار خود، هیچ برهان و دلیلی نمی‌تواند اقامه کند جز آن که از ظن و خواسته‌ی نفس پیروی می‌کند همان گونه که قرآن می‌فرماید:

{...إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا

تَهْوَى الْأَنْفُسَ...} (نجم / ۲۳) «و آنان جز از

ظن و گمان و آن چه که نفس‌هایشان می‌خواهد، پیروی

نمی‌کنند»

و یا آن که بهانه می‌آورند بر این که از پیشینیان خود

پیروی می‌کنند:

{قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ

آبَاءَنَا...} (مائده / ۱۰۴) «گفتند: آن چه را

که پدرانمان را بر آن یافتیم، ما را بس است»

اما موحد بر کار خود دلیل دارد.

ثالثاً: اساساً هر نوع خواندن یا پیروی از سر خضوع،

عبادت اصطلاحی نیست این نوع تلقی از عبادت بر اثر نگاه

تجزیه‌ای به آیات قرآن است. بلکه عبادت (در نگاه کل‌نگر به آیات) خضوع در برابر «إله» است. عابد با خضوعش می‌خواهد حق الوهیت معبود خود را ادا کند. فرایند عبادت بدین شرح است:

الف: عابد در ابتدا به طور خطا یا درست به کسی یا چیزی سمت ربوبی می‌بخشد و او را ربّ می‌بیند. ب: ربّ، مالک مدبر است و شأنی از شئون عابد را در اختیار دارد و تدبیر می‌کند. ج: عابد بنا به شعور فطری، خضوع در برابر ربّ و پیروی از وی را لازم می‌بیند (چون خود را مدیون او می‌داند) این خضوع خاص که برای ادای دین ربّ است «عبادت» نام دارد و در این صورت ربّ، چهره «إله» و «معبود» به خود خواهد گرفت. پس هر معبودی «اله» و هر الهی، «ربّ» است (هرچند عکس آن صحیح نیست به این که هر ربّی، إله باشد، بلکه هر الهی، ربّ است به همین رو، شیطان، خداوند را ربّ می‌شناسد - که در آیات قرآن مانند آیه ۷۹ سوره زمر آمده است - اما از سر استکبار حاضر به خضوع و فرمانبرداری در برابر ربّ خود نیست پس خداوند را در چهره إله و معبود نمی‌بیند.) به همین دلیل در آیاتی فراوان از قرآن به جای ربّ، اله به کار رفته و بین این دو، پیوند

وثیقی به چشم می‌خورد.^۱ به طور نمونه در سوره صافات می‌فرماید:

{ إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ * رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ... } { صافات / ۴ و ۵ } «مانا معبود شکا یکتاست * پروردگار آسمان‌ها و زمین»

حقیقت عبادت جز برای وجود یکتا که از هر عیب و نقص پیراسته و دارای اُسمای حُسن است، صورت نمی‌بندد. چون ربّ واقعی اوست و هیچ کس در این نظام در هیچ بُعدی سِمَت

۱- برای توضیح بیشتر ر.ک: بلاغی، آلاء الرحمن: ص ۵۷ - ۵۹. در اینجا باید به این نکته اشاره کرد: اگر در برخی از آیات، شیطان، یا هوای نفس، معبود نامیده شده‌اند مانند این آیه که می‌فرماید: { أَلَمْ أَعْهَدْ لَكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ } { یس / ۶۰ } و یا خطاب حضرت ابراهیم به آزر که می‌فرماید: { يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ... } { مریم / ۴۵ } و نیز این آیه که فرمود: { أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ } { جائیه / ۲۲ } که در آنها از کسانی سخن می‌گوید که شیطان را معبود خود گرفته و یا هوای نفس را، إله خود قرار داده‌اند، معبود شدن شیطان یا نفس اماره به این دلیل است که آدمی بر اثر پیروی از شیطان و نفس به تدریج زمام زندگی‌اش را به شیطان یا نفس می‌سپرد و اینان سِمَت ربوبی می‌یابند و شئون زندگی انسان را تدبیر می‌کنند و در نتیجه انسان - هرچند نادانسته - آنان را إله خود می‌پندارد و با خضوع تمام از این ارباب دروغین پیروی می‌کند. هرچند ربوبیت و در پی آن الوهیت اینان، پنداری بیش نیست و این عبادت نیز، عبادتی حقیقی نخواهد بود؛ چون گفتیم: عبادت حقیقی و حقیقت عبادت تنها برای ربّ واقعی و إله حقیقی است که هیچ کس جز ذات اقدس حقتعالی از آن کوچک‌ترین بهره‌ای ندارد.

ربوبی ندارد، مالک مدبر همه شئون هستی تنها حقتعالی است؛ پس، «اله» واقعی فقط اوست و دیگران هیچ حظی از الوهیت ندارند. به همین رو، عبادت تنها و تنها مختص خدا و شایسته اوست. خداوند برای هیچ کس چنین ادنی نداده که حتی برای لحظه‌ای معبود واقع شود، چون الوهیت و ربوبیت را برای او قرار نداد، بنابراین، از نظر مؤمنانِ موحد، سجده‌ی ملائکه بر آدم^۱ یا سجده‌ی برادران یوسف بر وی^۲ و سجده عبد الله بن عباس بر حجر الاسود که با سند صحیح نقل شده است^۳ عبادت غیر خدا نیست. طواف کعبه و سعی صفا و مروه، برای عبادت صفا و مروه نیست. مؤمنانِ موحد در زمان حیات پیامبر خدا^۱ نیز، به این اصل اساسی آگاه بودند و از این رو، هرگاه پیامبر خدا^۱ را شفیع قرار می‌دادند یا به اجزای بدن و لباس ایشان تبرک می‌جستند و یا برای درخواست حاجت از خدا، به ایشان توسل می‌یافتند و... هرگز توهّم نمی‌کردند که پیامبر خدا^۱ «رب» و در پی آن «اله» است و او را عبادت می‌کنند؛ به همین‌گونه، هم اکنون نیز پس از وفات پیامبر خدا^۱ در ذهن هر موحد مؤمنی این حقیقت هست

۱- بقره، ۳۴.

۲- یوسف، ۱۰۰.

۳- ر.ک: حاکم نیشابوری، ابوعبد الله، المستدرک: ج ۱، ص ۴۵۵.

که عبادت تنها مختص خداست و اساساً این امور از دایره‌ی عبادت غیر خدا بیرون است؛ اما مشرکان شفیعان خود را «معبود» می‌پنداشتند چون - با تحلیلی که از اصطلاح عبادت شد - آنان را مالک مدبر برای شفاعت می‌دیدند قرآن در رفع این پندار می‌فرماید:

{ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ } (زخرف / ۸۶) «آنان که جز خدا، می‌خوانید - به این گمان که مالک شفاعتند - مالک شفاعت نیستند.»

و در آیه‌ی دیگر فرمود:

{ أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبِهِمْ أَمْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ * قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ } (زمر / ۴۵ -

۴۳) «بلکه آیا مشرکان جز خدا شفاعتگرانی برای خود برگرفته‌اند، بگو: آیا بت‌ها را شفاعتگر خود می‌پندارید هرچند آنها (بت‌ها) مالک هیچ چیز نیستند و شعور ندارند -

باز هم آنان را مالک شفاعت می‌پندارید - بگو: همه شفاعت در کارها و تدابیر امور، همه از آن خداست چرا که تنها برای او ملک آسمان‌ها و زمین است و شما فقط به سوی او باز می‌گردید * و هنگامی که خداوند به یکتایی یاد می‌شود دل‌های آنان که به آخرت ایمان ندارند به تنگ می‌آید و می‌رمد و چون معبودانی که جز اویند یاد شوند ناگاه آنان شادمان گردند.»

در این آیات نیز از پندار مشرکان پرده برداشت؛ آنان چنین می‌پنداشتند که بت‌ها، مالک شفاعتند پس به بت‌های خود در این امر سیمت ربوبیت می‌بخشیدند و آنان ربّ شفاعت محسوب می‌شدند و در پی آن، به عبادت بت‌ها (به عنوان مالک مدبر شفاعت) می‌پرداختند؛ قرآن از قول مشرکان می‌فرماید:

{... مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى} (زمر / ۳) «ما آنها را نمی‌پرستیم جز برای آنکه به خدا نزدیکتر شویم.»

آری این تفاوتی اساسی بین باور موحدان درباره مردگان از انبیا و اولیاء با پندار مشرکان درباره بت‌هاست. موحدان هرگز قبرها را عبادت نمی‌کنند چون آنان را مالکان شفاعت نمی‌دانند و سیمت ربوبی به آنها نمی‌بخشند؛ در ذهن موحد، شفاعت صاحبان قبر فقط با اذن حق تعالی صورت می‌پذیرد چون مالک حقیقی

همه چیز از جمله مالک شفاعت خداست. اما مشرکان بت‌ها را به دلیل ذهنیتی که دارند، عبادت می‌کردند.

نکته پنجم: هرگز نمی‌توان کار مؤمنان را در شفاعت طلبی و توسل به مردگان برای تقرب به خدا و یا برآوردن حاجات، با شفاعت جستن مشرکان به بت‌ها و توسل به آنها، یکسان دانست و آن دو را با یکدیگر مقایسه کرد.

ارزیابی و شرح: اگر بناست عقاید مؤمنان را با استناد به این آیات که درباره‌ی باورهای مشرکان و پندارهای باطل آنهاست، مورد نقد قرار دهیم باید دقیقاً مختصات فکری مشرکان را تحلیل کنیم (هر چند - گفتیم - مشرکان از یک دستگاه فکری منطقی برخوردار نیستند چون ماهیت شرک بدون دلیل و برهان است) تا مشخص گردد تا چه اندازه امکان دارد عمل مشرکان را با مسلمانان در این امور تطبیق داد. در این مقایسه خواهیم دید آیه‌ای که درباره‌ی عقاید مشرکان سخن می‌گوید یا مشرکان را مورد خطاب قرار می‌دهد، هرگز در هیچ بُعد قابل تطبیق با اعمال مؤمنان یا باورهای آنان نیست. از جمله:

اولاً: خدایی که مشرک به زعم خود می‌پرستید یا می‌خواست با پرستش بت‌ها به او تقرّب جوید، اساساً وجود حقیقی و خارجی ندارد چون خدای مشرک خدایی است که معاد ندارد، برای بشر رسول از جنس خودشان نمی‌فرستد، بشر را مکلف به تکالیف نمی‌کند، او را هدایت نمی‌نماید؛ از این رو، مشرکان به معاد واقعی اعتقاد نداشتند به انبیا کفر می‌ورزیدند، انزال کتب را انکار می‌کردند؛ مقید به هیچ تکلیفی از ناحیه خدا برای خود نبودند و... خداوند از پندارهای باطل آن در آیاتی متعدد پرده برداشته است از جمله فرمود:

{... فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا...} {تغابن / ۶} «پس آنان [کافران از سر انکار] گفتند: آیا بشر ما را هدایت می‌کند؟ پس کفر ورزیدند و روی گرداندند»

و نیز فرمود:

{وَلَيْنَ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ} {مؤمنون / ۳۴} «و اگر از بشری مانند خودتان اطاعت کنید، بی تردید زیان کار خواهید بود.»

و در این آیه‌ی شریفه فرمود:

{وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدَّبَكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنبئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ

مُرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ} {سبأ / ۷}

«آنان که کفر ورزیده‌اند، از روی استهزا به هم کیشان خود گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که شما را خبر می‌دهد که چون مُردید و بدن‌هایتان کاملاً متلاشی و پراکنده گشت، قطعاً در آفرینشی جدید قرار می‌گیرید و حیاتی دوباره می‌یابید؟!»

از این رو، خدای مشرک در ردیف سایر اله‌هاست. قرآن می‌فرماید:

{وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ* أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ} {ص / ۴ - ۵} «و از آن که بیم دهنده‌ای از [جنس] خودشان برای آنان آمد، در شگفت درآمدند و کافران گفتند این جادوگر دروغ‌گوست * آیا همه معبودان را یک معبود قرار داده؟! این چیزی بسیار شگفت‌آور است.»

بنابراین، چنین خدایی که مشرکان باور داشتند، خدای موهومی است که وجود خارجی ندارد تنها یک وجود مصنوع پنداری در ذهن مشرکان است. به همین رو می‌توان گفت: قول آنان درباره‌ی پرستش بت‌ها که می‌گفتند: {مَا نَعْبُدُهُمْ

إِلَّا لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى'... } (زمر/۳) «ما بت‌ها را نمی‌پرستیم جز آن که ما را به خدا نزدیک کنند.» چیزی جز یک بهانه نبود؛ آنان به الله واقعی ایمان نداشتند تا به او تقرب جویند. شاید از همین روست که خداوند آنان را دروغگو و کافر می‌داند و در ادامه همین آیه می‌فرماید: { . . . إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ } «همانا خداوند هر کسی که کافر دروغگوست، هدایت نمی‌کند» چون مگر می‌توان به یک آیه درباره مشرکان بدون در نظر آوردن آیات دیگر درباره آنان، تمسک کرد با آنکه چون به آیات دیگر قرآن رجوع کنیم چنین می‌بینیم: مشرک به خدای موهوم تقرب می‌جوید نه به خدای حقیقی که واحد و احد است، مدبر، مالک و ملک هستی است، مُبدء و مُعید است، معاد دارد، به حساب انسان رسیدگی می‌کند هیچ چیز از او پنهان نیست، برای انسان‌ها رسولانی از جنس خودشان می‌فرستد تا تکالیف وی را به او بیاموزند و او را هدایت کنند و... پس کار موحد در تبرک، توسل، زیارت و... برای تقرب به خدای واقعی حقیقی است و با اذن اوست، همان خدایی که انبیا معرفی کرده‌اند. اما کار مشرک برای تقرب به خدای موهوم در ذهن اوست.

ثانیاً: پیش از این نیز - در نکته‌ی چهارم - گفتیم: مشرکان که به ارباب گوناگون باور داشتند، تمثال یا تندیس آن‌ها را بنا به تصویر موهومی که از آن‌ها در ذهنشان بود، می‌ساختند و یا از سنگ و چوب می‌تراشیدند. این ارباب متفرق، تدبیر هستی را بنا به موقعیت و شأن خود بر عهده داشتند و هر کدام بخشی از نیازهای آدمی را در جلب منفعت و یا دفع ضرر بنا به پندار مشرکان برآورده می‌کردند. مانند نیاز به باران، باد، غذا و... در جلب منفعت و گاهی نیز آنان قهر و عقاب داشته‌اند مانند خشکسالی، قحطی، جنگ و خونریزی و... و مشرک ناگزیر باید برای دفع ضرر و در امان ماندن از غضب آن‌ها چاره می‌اندیشید. مشرک تنها به این پندار که حقتعالی بازنشسته است و این رب‌های متنوع نیازهای مادی او را بر آورده می‌کند، بنا به شعور فطری خود که شکر مُنعم را واجب می‌دید بت‌ها را «إله» می‌پنداشت و تقدس می‌بخشید و سپس عبادت می‌کرد این عبادت، اطاعت‌آور نبود و عین اطاعت هم نبود بلکه برای مشرک تنها خضوع و کرنش (که به اشکال گوناگون بروز داشته است) در برابر بت‌ها به عنوان ارباب بود که هر کدام در پندار مشرک شأنی از شئون زندگی‌اش را تدبیر می‌کرد.

ثالثاً: موحد، عزت را تنها از خدا می‌داند و از او می‌طلبد چون قرآن فرمود: {قَلِيلٌ الْعِزَّةُ جَمِيعاً...} (فاطر/۱۰) «پس همه عزت از آن خداست» اما مشرک الهه‌های دیگر را بر می‌گزیند تا به زعم خود به او عزت بخشد: {وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا} (مریم / ۸۱) «و غیر خدا را معبود گرفتند تا برای آنان مایه عزت شوند» موحد نصرت را تنها از خدا می‌داند {... وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ} (آل عمران / ۱۲۶) «و کمک و یاری جز از جانب خدای توانمند شکست‌ناپذیر و حکیم نیست» اما مشرک الهه‌های دیگر بر می‌گزیند تا او را بزعم خود یاری کنند {وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ} (یس / ۷۴) «آنان غیر خدا را معبود خود گرفتند شاید که یاری شوند». و یا به طور نمونه، مشرکان زمان حضرت هود به وی می‌گفتند: {إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ...} (هود / ۵۴) «برخی از بت‌های ما به تو گزندی رسانده و خرد را از تو گرفته است» و تفاوت‌های اساسی دیگر که بین پندار مشرکان با باورهای موحدان هست. از این روست، که چون به مشرکان در روز معاد - که حقایق برای

آنان منکشف شده و توجیه‌های سست و تقلیدهای بی‌مبنای آنان رنگ می‌بازد - گفته می‌شود معبودهایتان چه شدند:

{وَقِيلَ لَهُمْ أَيَنْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ} (شعراء / ۹۲ - ۹۳) «و به آنان گفته می‌شود کجایند آن چه را پرستش می‌کردید * به جای خداوند آیا شما را یاری می‌کنند یا از خود می‌توانند دفع عذاب کنند»

چنین می‌گویند:

{تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * إِذْ نَسْوَيْكُمْ بَرًّا عَالَمِينَ} (شعراء/۹۷-۹۸) «به خدا سوگند که حقیقتاً در گمراهی آشکار بودیم * چرا که شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌شمردیم.»

یعنی، شما بت‌ها را در عبادت، نصرت، خوف و... با رب العالمین مساوی قرار دادید. بنابراین، از یک سو اشتباه فاحش شیخ بن باز وهابی را که - در نکته‌ی دوم ملاحظه کردید و چنین - نوشته بود «بت پرستان بر این اعتقاد نبودند که بت‌ها، حاجتشان را برآورده می‌کنند و بیمارانشان را شفا می‌دهند و آنان را بر علیه دشمنانشان یاری می‌رسانند و...» بر ملا می‌شود:

اشتباه وی از این جاست که با تشبیه به آیه: { وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْصُرُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ... } «آنان [مشرکان] غیر خدا را می‌پرستند که نه زبانی به آنان می‌زنند و نه سودی می‌رسانند» گمان برده، این آیه از آن چه در ذهن مشرکان بوده خبر می‌دهد و حال آن که آیه حاق واقع را می‌گوید بر این که در واقع کاری از بت‌ها ساخته نیست نه زبان می‌زنند و نه سود می‌رسانند ولی آن چه که در ذهن مشرکان بوده، همین اموری است که قرآن کریم در این آیات خبر داده است به این که آنان بت‌ها را با رب العالمین مساوی قرار می‌دادند، از بت‌ها یاری می‌جستند، عزت می‌طلبیدند و حضرت هود پیامبر را متهم می‌کردند که بت‌ها به وی زیان زده و خرد را از او گرفته‌اند: { إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ... } (هود/۵۴) و... از سوی دیگر، از این آیات استفاده می‌شود که هرگز نمی‌توان کار مشرک را با کار موحد مقایسه کرد یا مختصات فکری موحد را بر مختصات

فکری مشرک تطبیق کرد و سپس بدون تأنی و تأمل، موحدی را به شرک متهم ساخت.

نکته ششم: هرگز آیاتی که سخن از تأثیر اسباب و مسببات در نظام آفرینش دارد و یا فعلی از بنده را کنار فعل خداوند مطرح می‌کند، به معنای استقلال اسباب یا استقلال فعل بندگان در نظام هستی نیست.

ارزیابی و شرح: به محض آن که فعلی از بنده با فعل خداوند در کنار یکدیگر به طور مشترک بیان شود، نباید آن را شرک دانست و با توحید ناب متضاد شمرد. چون خداوند در قرآن از این نوع موارد را آورده و آن‌ها را تایید کرده است. مانند این آیه‌ی کریمه که می‌فرماید: { ... وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ... } (توبه/۷۴) «و آنان خشم و خرده‌ای [بر خدا و پیامبرش] نگرفتند جز آن که خدا با فضل خود آنان را بی‌نیاز کرد و پیامبرش نیز بی‌نیازشان ساخت.» در این آیه، رسول خدا^۱ را مُعْنَى (بی‌نیاز کننده) می‌داند و در آیه شریفه { ... هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنُصْرِهِ وَالْمُؤْمِنِينَ } (انفال / ۶۲) «اوست کسی که تو را به نصرت

[غیبی] خود و به وسیله مؤمنان تقویت می‌کند» مؤمنان را در کنار نصرت حقتعالی، مؤید رسول خدا^۱ می‌شمرد. یا در این آیه می‌فرماید: {فَالْمَدْبُرَاتِ أَمْرًا} {نازعات / ۵} در این جا ملائکه را مدبورات یعنی تدبیرات کنندگان می‌نامد، از نگاه موحد، این امور شرک نامیده نمی‌شود چون این امور در طول فعل خداست نه در عرض آن؛ یعنی: از نظر موحد همه چیز در این نظام در همه جا و هر لحظه، با اذن خدا تحقق می‌یابد و تأثیر می‌گذارد، هیچ چیز در این نظام از خود هیچ استقلالی ندارد. چون استقلال برای شریک است و خداوند هیچ شریکی در اصل خلقت و در ادامه و اداره‌ی این نظام نداشته و ندارد. پس هر چه هست تحت تدبیر حقتعالی و با اجازه‌ی او وجود دارد و با اجازه‌ی او واسطه می‌شود و اثر می‌گذارد.

اما - چنان که ملاحظه کردید - در ذهن مشرک، هر کدام از بت‌ها به طور مستقل و یا به عنوان نماینده یکی از رب‌ها، مالک این امور و یا شریک خداوند در مالکیت آنهایند و در زندگی آدمی اثر می‌گذارند. قرآن کریم در ابطال این پندار می‌فرماید:

{قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَعِمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ

مِنْهُمْ مِنْ ظَهْرِ} (سبا / ۲۲) به مشرکان بگو: کسانی را که به جای خدا معبود خود پنداشته‌اید بخوانید [و نیازهایتان را از آنها بخواهید]؛ آنها هموزن ذره‌ای نه در آسمان‌ها و نه در زمین مالک چیزی نیستند و در ملکیت آسمان‌ها و زمین هیچ شرکتی با خدا ندارند و هیچ یک از آنها [در تدبیر امور هستی یاور و] پشتیبان خدا نیست [پس چگونه می‌توانند نیازی را برآورده سازند تا رب باشند و سزاوار پرستش شوند].

نکته هفتم: اگر بخواهیم در یک کلام نگاه موحد را از مشرک نسبت به دخالت اسباب و وسایل در امور هستی نشان دهیم، کلام حضرت ابراهیم که پرچمدار توحید و الگوی موحدان است، هدایتگر ماست.

ارزیابی و شرح: جان کلام در تفاوت اساسی دیدگاه موحد با مشرک در این کلام از حضرت ابراهیم است که به آزر خطاب می‌کند و می‌فرماید:

{... لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنْ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ} (ممتحنه/۴) «همانا برای تو از خدا طلب مغفرت خواهم کرد و من مالک هیچ چیزی برای تو از ناحیه خدا نیستم»

در این جا حضرت ابراهیم می‌فرماید: من برای تو استغفار می‌کنم یعنی: برای تو واسطه می‌شوم اما بر این نکته تأکید می‌کند که: «مَا أَمَلَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ، مَنْ هِيَچ چیز را از خدا مالک نیستم»^۱ تا در واسطه‌گری مستقل باشم بلکه همه چیز از خدا و باذن اوست (اگر خدا بخواهد استغفار من را می‌پذیرد و إلاً هیچ راهی نیست). دقیقاً این نقطه‌ی فارق بین دیدگاه موحد با مشرک است. هرچند مشرک باور داشت که خالق هستی خداست که در آیات متعدد قرآن بیان شده است (مانند آیه ۶۱ / عنکبوت) بلکه تدبیر بخشی از نظام هستی به ویژه عالم امر و ملکوت را تنها برای حق تعالی می‌دانست که در آیاتی دیگر آمده است (مانند آیه ۸۸ مؤمنون) اما منکر ربوبیت حق تعالی در همه عصرهای تکوین و تشریح و زوایای زندگی بود؛ به همین دلیل در هیچ آیه‌ای نمی‌فرماید مشرکان خداوند را ربّ آسمان‌ها و زمین می‌دانستند هرچند تنها ربوبیت خداوند را برای آسمان‌ها می‌پذیرفتند اما منکر این ربوبیت برای زمین و زمینیان در همه شئون بودند. بنابراین، مشرک چنین می‌پنداشت که

۱- شبیه به این دیدگاه از سایر انبیا و موحدان ناب در آیات قرآن به چشم می‌خورد، مانند این سخن از حضرت یعقوب × که چون به فرزندان خود فرمود: { وَ قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ } در پی آن از ژرفای دیدگاه توحیدی خود پرده برداشت و فرمود: { وَ مَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ لِلَّهِ } (یوسف / ۶۷)؛ «و من بی‌نیاز کننده شما از [خواست] خداوند نیستم. فرمان [نافذ] جز برای خداوند نیست.»

بت‌های او به طور مستقل در برخی از امور زندگی‌اش دخالت می‌کنند و خداوند خالق، این امور را به آنها تفویض کرده است. مانند اینکه گمان می‌کرد خداوند، شفاعت و کارسازی را به بت‌ها وا گذاشته و بت‌ها مالک شفاعتند. قرآن در ردّ این پندار می‌فرماید: { وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ } (زخرف / ۸۶) اما موحد، همه اجزای هستی را در همه‌ی ابعاد آن تحت تدبیر حق تعالی می‌شناسد، چون در دیدگاه موحد، خداوند «ربّ العالمین» است و «مالک و مَلِک» همه چیز اوست قرآن می‌فرماید:

{لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...} (حج / ۶۴) «آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است از آن اوست»

و باز این آیه که درباره حاکمیت مطلق حق تعالی بر هستی که می‌فرماید:

{لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...} (شوری / ۴۹) «حاکمیت و فرمانروایی آسمان و زمین از آن خداست» و هر گونه که بخواهد در آن‌ها تصرف می‌کند بدون آن که هیچ مانعی بر سر راه او باشد.

نکته هشتم: ادله‌ی فراوانی در مصادر سنی (فارغ از مصادر شیعی) به چشم می‌خورد که از حیات انبیا و اولیا در

عالم برزخ خبر می‌دهد، به گونه‌ای که صدای ما را می‌شنوند و به اذن خداوند پاسخ می‌دهند.

ارزیابی و شرح: گفتیم: پس از وفات حضرت رسول خدا^۱، تحولی در جوهره‌ی، توسل، استغاثه، شفاعت صورت نمی‌گیرد تا آن را تبدیل به شرک کند؛ چون مؤمنان در زمان حیات رسول مکرّم اسلام^۱ این امور را با اعتقاد به این که پیامبر اکرم^۱ به طور مستقل (بدون اذن خدا) آن‌ها را انجام نمی‌دهند، درخواست می‌کردند (و منشاء تبرک نیز، حبّ به خدا و رسول او و طلب شفا از آثار وجودی پیامبر اکرم^۱ بوده است)، دقیقاً پس از وفات حضرت نیز، همین اعتقاد در بین مؤمنان هست (و گفتیم: این نقطه‌ی فارق بین دیدگاه مشرکان با مؤمنان می‌باشد). پس اتهام شرک به مؤمنان بی‌مبناست. اکنون می‌گوییم: کار مؤمنان لغو هم نیست؛ چون بنابه ادله‌ی فراوان در مصادر سنی پیامبر اکرم^۱ پس از وفات، حیات دارند، صدای ما را می‌شنوند، از جمله سیوطی می‌گوید:

«احادیث حیاة الانبیاء فی قبورهم متواترة؛ احادیثی که حکایت از حیات انبیا در قبرهایشان می‌کند، متواتر است.»^۱

۱- سیوطی، جلال‌الدین، مرقات الصعود: ص ۱۵.

وی در کتاب «انباء الاذکیاء بحیاة الانبیاء» نیز می‌نویسد:

«حیاة النبی صلی الله علیه وسلم فی قبره وسائر الأنبیاء معلومة عندنا علماً قطعياً لما قام عندنا من الادلة فی ذلك وتواترت به الاخبار الدائنة علی ذلك وقد ألف الإمام البیهقی جزءاً فی حیاة الانبیاء : فی قبورهم؛ نزد ما بنا به ادله‌ای که می‌شناسیم حیات نبی اکرم صلی الله علیه [وآله] وسلم و سایر انبیا در قبرشان، به علم قطعی، معلوم است. اخبار متواتر نیز، بر این امر دلالت دارد. امام بیهقی نیز؛ رساله‌ای درباره‌ی حیات انبیا در قبرشان نگاشته است.»^۱

این قیم جوزی نیز در کتاب «الروح» می‌گوید:

«صَحَّ عن النبی أنّ الارض لا تأکل أجساد الانبیاء... وقد أخبر بأثمه ما من مسلم یسلم علیه إلاّ ردّ علیه روحه حتی یردّ× إلی غیر ذلك ممّا یحصل من هملته القطع بأنّ

۱- به نقل از کنانی، محمد، نظم المتناثر من الحدیث المتواتر: ص ۲۵.

موت الانبياء إنّما هو راجع إلي
 أنّ غيّبوا عنا بحيث لا ندرکهم
 وإن كانوا احياء موجودين
 كالملائكة فإنّهم احياء موجودون
 ولا نراهم؛^۱ از پیامبر خدا با سند صحیح نقل شده
 که زمین، جسد انبیا را نابود نمی‌کند... و باز حضرت خبر
 داده که هیچ مسلمانی نیست که بر او سلام کند جز آن که
 روح حضرت به [بدن احتمالاً برزخی] ایشان بر می‌گردد تا
 سلام مسلمان را جواب دهد و اخباری دیگر که از مجموع
 آنها قطع حاصل می‌شود که مرگ انبیا به معنای [عدم
 ادراک آنها نیست، بلکه به معنای] غیبت آنان از ماست به
 گونه‌ای که آنان را [با حواس] درک نمی‌کنیم هر چند آنان
 زنده و موجودند مانند فرشتگان که زنده و موجودند اما آنان
 را نمی‌بینیم.»

سپس ابن قیّم ده‌ها روایت از صحاح، مسانید و سنن درباره
 حیات برزخی و علاقه مردگان با زندگان را نقل می‌کند و آن
 گاه در بخشی از کتاب خود می‌نویسد:

«أن يقول المسلم علي أهل
 القبور السلام عليكم دار قوم

۱- ابن قیّم جوزیه، الروح: ص ۵

مؤمنين هذا خطاب لمن يسمع و
 يعقل ولولا ذلك لكان هذا الخطاب
 بمنزلة خطاب المعدوم والجماد
 والسلف مجمعون علي هذا وقد
 تواترت الآثار عنهم بأن الميت
 يعرف زيارة الحي ويستبشر به؛ این
 که سلام کننده بر اهل قبور می‌گوید: "سلام بر شما که در
 خانه قوم مؤمنان آرمیده‌اید" خطابش متوجه کسانی است
 که می‌شنوند و شعور دارند و گر نه سخن وی به منزله
 خطاب، به امر معدوم و جمادات خواهد بود که لغو و بیهوده
 است. سلف نیز بر این مطلب اتفاق نظر دارند، روایات
 متواتر نیز حکایت از این دارد که مرده، زیارت زندگان را
 می‌شنود و از آن [با سلام و خیرات] مژده می‌طلبد.»

ابن قیّم روایاتی فراوان دیگر را در ضمن فصول: «الموتی
 يسألون عن الاحياء ويعرفون اقوالهم
 واعمالهم»، «إخبار الاموات بما حدث في
 أهلهم بعدهم و بما يحدث»، «انفاذ ابو
 بكر وصية ثابت بن قيس التي أوصي بها في
 المنام بعد المات» و... نقل کرده است.^۱ سپس ابن
 قیّم به تفسیر این آیه می‌پردازد: {وَمَا يَسْتَوِي

۱- همو: ص ۱۸ - ۲۲.

الْأَحْيَاءَ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ {فاطر / ۲۲} «و هیچ گاه زندگان و مردگان برابر نیستند. خداست که حق را به که بخواهد می شنواند و او را هدایت می کند و تو ای پیامبر نمی توانی کسانی را که در قبرها مدفونند [چیزی به گوششان برسانی و به آنان حقیقت را] بشنوانی» وی می گوید:

«فسيق الآية يدل علي... إن من في القبور لا تقدر علي إسماعهم إسماعاً ينتفعون به و لم يرد سبحانه إن أصحاب القبور لا يسمعون شيئاً البتة...! خداوند در این آیه به پیامبر^۱ می گوید: آنان که در گورهایند تو توانای بر شنواندن آنان نیستی، شنواندنی که از آن بهره برند اما خداوند نخواست به بگوید: اهل قبور هیچ چیزی نمی شنوند [و آنان مانند جمادات می باشند].

درباره معنای این آیه سه احتمال وجود دارد:

احتمال اول: آن چه که وهابیان می گویند به این که مردگان هیچ چیزی نمی شنوند و مانند بتها از هر نوع شعور و ادراکی بی بهره اند و مراد از قبر در آیه، حفره خاکی در گورستان است. مانند این عبارت از وهابیان که می گوید:

۱- همو: ص ۵۹ - ۶۰

«الاصل ان الاموات عموماً لا يسمعون نداء الاحيا من بنى آدم ولا دعاءهم كما قال تعالى: { وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ }؛ اساساً همه مردگان صدا و دعای زندگان را نمی شنوند همان گونه که خداوند به پیامبرش فرمود: تو نمی توانی آنان که در قبرهایند را بشنوانی.»^۱

در کتاب «ارشاد العباد الی بطلان التوسل و الاستمداد» نیز می نویسد:

«الرسول بعد وفاته صار من الموتى و من اهل القبور و بهذا لا يسمع دعا احد من اهل الدنيا و بالتالى لا يُجيبه پیامبر خدا پس از وفاتش از مردگان و اهل قبور می شود و هیچ دعائی از اهل دنیا را نمی شنود تا در پی آن دعایشان را اجابت کند.»^۲

این معنا از آیه قطعاً خطاست چون بر اساس این معنا باید بگوییم: پیامبر خدا^۱ به گورستانها می رفتند و مردگان در قبر را به هدایت فرامی خواندند، تا آن که خداوند ایشان را نهی کرد و فرمود: تو نمی توانی به مردگان در قبر، سخنی بشنوانی با آن که معلوم است هرگز پیامبر اکرم مردگان در خاک را دعوت به هدایت نمی کرد.

۱- جریسی، خالد بن عبدالرحمن، سلسله فتاوی علماء البلد الحرام: ص ۶ - ۷.

۲- ابوسریع، ارشاد العباد الی بطلان التوسل و الاستمداد: ص ۳۳.

احتمال دوم: قول اکثر مفسران قدیم و جدید است که می‌گویند: آیه در مقام تشبیه است و خداوند در این آیه، مشرکان را به مردگان تشبیه کرده است به این معنا که مشرکان معاند با آن که صدای هدایت و تلاوت آیات را می‌شنوند چون (نسبت به هدایت‌ها بی‌اعتنایند و) سودی به حالشان ندارد همانند مردگانند که صدای افراد را می‌شنوند اما سودی از هدایت نمی‌برند؛ چون عالم برزخ، عالم تکلیف نیست، به عبارت دیگر مشرکان از هدایت بهره نمی‌برند چون متکبرند و از حقیقت روی برمی‌تابند. و مردگان بهره‌ای از هدایت ندارند چون در عالم برزخ قبول یا ردّ حقیقت، امکان‌پذیر نیست هرچند هر دو از مشرک و مرده صدای افراد را می‌شنوند. شاهد آن هم آیات پیش از این آیه است که می‌فرماید: {وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ * وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ * وَلَا الظُّلُّ وَلَا الخُرُورُ} (فاطر / ۲۱ - ۱۹) در این آیات درباره مؤمنان و مشرکان، کور و بینا، تاریکی‌ها و نور، سایه و حرارت سوزان به کار برده است. سپس می‌فرماید: {وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ...} بنابراین، ادامه این آیه که می‌فرماید: «تو کسانی را که در قبرهایشان هستند نمی‌توانی چیزی به گوششان برسانی» در مقام بیان تمثیل دیگری درباره مؤمنان و مشرکان است که رساتر از تمثیل‌های پیشین است. به

همین دلیل، فعل «مایستوی» را در این آیات تکرار کرده و آنان را به زندگان و مردگان تشبیه کرده است. سپس فرمود: {إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ} همانا خداوند هدایتش را به گوش هر که بخواهد می‌رساند و وی را توفیق می‌دهد تا آیات را بفهمد و از موعظه‌های قرآن پند گیرد. پس در این آیه، کافرانی که بر کفرشان اصرار دارند به اموات تشبیه شده و از یأس از هدایت آنان پرده برداشت. این معنا از صحابه و تابعین مانند ابن عباس و قتاده^۱ نقل شده و قول مفسران قدیم و جدید مانند طبری^۲، قرطبی^۳، ابن کثیر^۴، بیضاوی^۵ و آلوسی^۶ و دیگران نیز گفته‌اند. به طور نمونه ابن کثیر درباره معنای آیه می‌نویسد:

«خداوند به پیامبرش می‌فرماید: همان گونه که کفار پس از مرگ و روانه شدن در قبر از هدایت و دعوت به حق، سودی نخواهند بُرد، همین طور مشرکانی که شقاوت آنان حتمی است،

۱- ر.ک: ابن جریر، محمد، جامع البیان: ج ۱۲، ص ۱۲۹.

۲- همان.

۳- قرطبی، احمد، جامع لأحكام: ج ۱۴، ص ۳۴۰.

۴- ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۵۵۲.

۵- بیضاوی، عبد الله، انوار التنزیل: ج ۲، ص ۲۷۱.

۶- آلوسی، محمود، روح المعانی: ج ۱۲، ص ۲۷۶.

تو راهی برای نجات آن‌ها نداری و نمی‌توانی آنان را هدایت کنی.»^۱

حاصل آن که این آیه نمی‌خواهد بفرماید مردگان چیزی نمی‌شنوند بلکه تمثیل مشرکان به مردگان است که سودی از هدایت نمی‌برند.

احتمال سوم: دیدگاه واقع‌بینانه است. این دیدگاه آیه شریفه را در مقام تمثیل و تشبیه نمی‌داند بلکه بر این باور است که آیه از یک واقعیت پرده برمی‌دارد و حقیقتاً مشرکانی که بر اثر عناد همه راه‌های هدایت را به روی خود بسته‌اند را مرده می‌داند که هم اکنون در قبر تن خود و نه حفره خاکی در گورستان مدفونند؛ بنابراین، آیه ناظر به مردگانی که در گورستان زیر خاک مدفونند، نیست. این معنا در این دیدگاه یکی از نوآوری‌های معرفتی قرآن برای بشریت است. همان‌گونه که فرمود: { ... وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ } (بقره / ۱۵۱) «و [خداوند] به شما چیزهایی را یاد می‌دهد که شما آنها را نمی‌دانستید [و در توان شما نبود که با عقل عادی آنها را بدانید]» دلیل این معنا اولاً: سیاق خود آیه است که فرمود آن کسی که از هدایت‌های الهی بهره می‌برد زنده‌دل و آن که بی‌بهره است دل مرده خواهد بود و دل

۱- ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم: ج ۳، ص ۵۵۲.

او هم اکنون در قبر جسدش، مدفون شده است. این معنا محذوری ندارد تا مجبور شویم آیه را به صورت تمثیلی معنا کنیم.

ثانیاً: هماهنگی این معنا با سایر آیات در این زمینه است؛ قرآن کریم انسان‌هایی که در این زندگی دنیا بسر می‌برند را به دو دسته «زندگان» و «مردگان» تقسیم می‌کند. آنان که زنده‌اند اندازها را می‌شنوند و در برابر حق تسلیم می‌شوند. قرآن می‌فرماید:

{ ... إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ * لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ } (یس / ۶۹ و ۷۰)
«آن [قرآن] جز مایه ذکر و کتابی خوانده شده از جانب خداوند نیست تا به کسانی که زنده‌اند [و حق را درمی‌یابند] هشدار دهد و سخن [ما که گفته‌ایم دوزخ را از شیطان و پیروانش پر می‌کنیم] درباره کافران محقق گردد»

در برابر این زندگان، مردگانی قرار دارند که حقیقت را نمی‌شنوند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

{ إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ * وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمِّيِّ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ } (نمل / ۸۰ و ۸۱)

«همانا تو مردگان را نمی‌شنوایی [تا آنان را هدایت کنی آنان کرانی هستند] و تو نمی‌توانی کران را [به ویژه آن‌گاه] که از تو روی برمی‌تابند و پشت می‌کنند، بشنوی * و [ای پیامبر اینان کورند و به بیراهه می‌روند] تو نمی‌توانی کوران را راه بنمایی و از گمراهی بازداری، تو فقط می‌توانی سخت را به کسانی که به آیات ما ایمان دارند و تسلیم می‌شوند، بشنوی»

شبیبه به همین آیات، آیات ۵۲ و ۵۳ سوره روم است. بنابراین، قرآن در این آیات حقیقتی را درباره مردگان و زندگان بیان می‌کند و برخی از انسان‌ها را که هم اکنون نفس می‌کشند را واقعاً مرده می‌داند، چون روح آنان مرده است. به نظر ما باید به این معنا ملتزم شد و الا - همان‌گونه که ملاحظه شد - لازم می‌آید بگوییم: پیامبر خدا^۱ به گورستان‌ها می‌رفتند و مردگان را به هدایت فراخواندند تا آنکه خداوند، ایشان را از این کار بازداشت و فرمود: «تو نمی‌توانی به مردگان چیزی بشنوی» بر اساس این معنا، مراد از تعبیر { وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ } ناظر به قبرهای خاکی نیست تا در مورد توسل، شفاعت و استغاثه به آن استناد شود.

حاصل آن که پیامبر اکرم^۱ در عالم برزخ صدای زائر و متوسل و طالب شفاعت را می‌شنوند و باذن الله می‌توانند همانند

زمان حیاتشان در دنیا، منشاء آثار شوند؛ برای کسی استغفار کنند، توسل و شفاعت او را اجابت نمایند و... .

نکته نهم: ادله‌ی جواز استغاثه، توسل، شفاعت، به پیامبر اکرم^۱ پس از وفات در مصادر اهل سنت فراوانند.

ارزیابی و شرح: بنا به ادله یاد شده نه تنها استغاثه، توسل و شفاعت شرک نیست بلکه می‌توان ادله‌ی گوناگون بر جواز بلکه استحباب آن‌ها از مصادر اهل تسنن اقامه کرد از جمله:

الف- عدم شمولیت ادله‌ی عمل مشرکان بر عمل مسلمین.

ب- اطلاق ادله‌ی لفظی بر جواز و عدم دلیل بر مقید کردن آن‌ها به زمان حیات.

ج- عمل برخی از صحابه و تابعین در توسل به قبر پیامبر خدا.

د- سیره عملی علماء در استغاثه به غیر خدا.

ه- فتوای دانشمندان بزرگ بر جواز استغاثه به غیر خدا و دعا در نزد قبور.

و- عدم تمامیت دلیل سدّ ذریعه‌ی شرک^۱ به دلیل وجود ادله‌ی لفظی و غیر لفظی مذکور.

بنابراین، این امور شرک نیز نیست تا با عمل مشرکان مقایسه گردد و نامشروع نیست تا بدعت باشد. چون در بین صحابه و دانشمندان این امر رایج بوده است. از جمله دارمی در سنن خود با سند صحیح از ابی الجوزاء اوس بن عبد الله چنین نقل می‌کند: «قحط اهل المدينة قحطاً شديداً فَشَكُوا إِلَى عَائِشَةَ فَقَالَتْ: أَنْظِرُوا قَبْرَ النَّبِيِّ فَاجْعَلُوا مِنْهُ كُؤَى إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ سَقْفٌ قَالَ: فَفَعَلُوا، فَمُطِرْنَا مَطَرًا حَتَّى نَبَتَ الْعُشْبُ وَ سَمَنْتِ الْإِبِلُ حَتَّى تَفْتَقَتْ مِنَ الشُّحْمِ فَسَمِيَ عَامُ الْفَتْقِ؛^۲ اهل مدینه به قحطی شدیدی دچار شدند پس شیکوه نزد عایشه بردند او گفت: به جانب قبر پیامبر رو آورید و شکافی بر سقف دیوار ایجاد

۱- سدّ ذریعه شرک، به معنای بستن راه و وسیله‌ای است که منجر به شرک می‌شود.

۲- دارمی، عبد الله، سنن الدارمی: ج ۱، باب « ما اکرم لله نبیه بعد موته»، ص ۴۳. درباره‌ی سند این حدیث، ر.ک: سقاف، حسن، تعلیق علی الرسالتین (رساله بین الشیخ واعظ زاده و الشیخ ابن باز): ص ۲۹.

کنید تا بین قبر حضرت و آسمان مانعی نباشد؛ آنان چنین کردند و بر اثر این کار، آن قدر باران بارید که سبزه‌زارها روییدند و شتران [چریدند] و فربه شدند؛ پس آن سال راه، سال گشایش نامیدند.»

ابن ابی شیبیه نیز با سند صحیح^۱ از ابی صالح السمان از مالک الدار که خزانه دار عمر خلیفه دوم بوده چنین می‌آورد:

«اصَابَ النَّاسَ قَحْطٌ فِي زَمَنِ عُمَرَ فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى قَبْرِ النَّبِيِّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَسْقِ لِمَتِّكَ فَإِنَّهُمْ هَلَكُوا . . . ؛^۲ مردم در زمان خلافت عمر دچار قحطی شدند پس مردی به قبر پیامبر رو آورد و گفت: ای رسول خدا برای امت خود باران طلب. که آنان در حال تباه شدن هستند.»

حاکم نیشابوری در مستدرک با سند صحیح براساس شرط الشیخین و نیز اقرار ذهبی به صحت آن از داود بن ابی صالح چنین نقل می‌کند:

«أَقْبَلَ مِرْوَانَ يَوْمًا فَوَجَدَ رَجُلًا وَاضِعًا وَجْهَهُ عَلَى الْقَبْرِ فَأَخَذَ بِرَقَبَتِهِ وَقَالَ أَتَدْرِي مَا تَصْنَعُ

۱- ر.ک: ابن حجر، احمد، فتح الباری: ج ۲، ص ۴۹۵.

۲- ابن ابی شیبیه، المصنف: ج ۶، ص ۳۵۹، الرقم ۳۱۹۹۹۳.

قال نعم فأقبل عليه فإذا هو
 أبو أيوب الأنصاري رضي الله عنه
 فقال: جئتُ رسولَ الله ﷺ و لم آت
 الحجر سمعت رسولَ الله ﷺ يقولُ: لا
 تُبْكوا علي الدّين إذا وليه
 أهله ولكن أبكوا عليه إذا
 وليه غير أهله! روزی مروان به قبر پیامبر
 رو آورد و دید مردی صورت خود را بر قبر نهاده، مروان
 گردن او را گرفت و به او گفت: آیا می‌دانی چه می‌کنی؟
 گفت: آری می‌دانم وی که ابو ایوب انصاری [صحابی
 رسول خدا] بود گفت: من نزد پیامبر آمده‌ام نه نزد این
 سنگی که بر قبر است. از رسول خدا شنیدم که فرمود: اگر
 متولی امر دین، اهلیت داشته باشد بر تباهی دین گریه
 نکنید، لکن آن‌گاه بر این امر گریه کنید که نااهل، متولی
 امر دین شود.»

اگر انسان جست و جو کند آثاری دیگر نیز از سیره صحابه به
 دست می‌آورد.

بیهقی در کتاب «شعب الإيمان»^۱ و ابن عساکر با سند
 صحیح به اعتراف محمد ناصر الدین البانی وهابی^۲ از عبد الله
 پسر احمد بن حنبل در کتاب «المسائل» نقل می‌کند که
 می‌گوید از پدرم شنیدم که به من چنین گفت:

«حَجَجْتُ خَمْسَ حُجَجٍ مِنْهَا ثِنْتَيْنِ
 رَاكِبًا وَ ثَلَاثَةَ مَاشِيًا، أَوْ ثِنْتَيْنِ
 مَاشِيًا وَ ثَلَاثَةَ رَاكِبًا فَضَلَّتْ
 الطَّرِيقَ فِي حِجَّةٍ وَ كُنْتُ مَاشِيًا
 فَجَعَلْتُ أَقُولُ: يَا عِبَادَ اللَّهِ ذَلُّنَا
 عَلَى الطَّرِيقِ فَلَمْ أَزَلْ أَقُولُ ذَلِكَ
 حَتَّى وَقَعْتُ عَلَى الطَّرِيقِ!؛ پنج بار حج گزاردم
 دوبار سواره و سه بار پیاده یا بر عکس، پس در یکی از
 سفرها که پیاده بودم، راه را گم کردم پس می‌گفتم: ای
 بندگان خدا مرا راهنمایی کنید دایم این را تکرار می‌کردم
 تا آن که راه را یافتم.»

این سخن از احمد بن حنبل برگرفته از قول عبد الله ابن
 مسعود صحابی است که می‌گوید:

۱- ر.ک: ابن حجر، احمد، فتح الباری، ج ۲، ص ۱۲۸ رقم ۷۶۹۷.

۲- ر.ک: البانی، محمد ناصر الدین، سلسلة الأحادیث: ج ۲، ص ۱۱۱.

۳- عبد الله بن أحمد، المسائل: ص ۲۱۷.

۱- حاکم نیشابوری، المستدرک: ج ۴، باب «الفتن الملاحم»: ص ۱۲.

«إِذَا ضَلَّ أَحَدُكُمْ شَيْئاً أَوْ أَرَادَ غَوْتاً وَهُوَ بِأَرْضِ لَيْسَ بِهَا أَنْيْسَ فَلْيَقُلْ: يَا عِبَادَ اللَّهِ أَغِيْثُونِي يَا عِبَادَ اللَّهِ أَغِيْثُونِي فَإِنَّ لِلَّهِ عِبَاداً لَا نَرَاهُمْ!»^۱ هرگاه کسی از شما چیزی را گم کرد یا فریاد رسی خواست در جایی که همدمی نداشت، پس بگوید: ای بندگان خدا به فریاد من رسید، به فریاد من رسید، همانا خداوند بندگان [از جن] دارد که آنان را نمی بینیم.»

این سخن از ابن مسعود صریح در استغاثه به غیر خداست بدون آن که شرک باشد؛ بلکه برخی از بزرگان سنی گفته‌اند: این کار مجرب است. مانند: حافظ طبرانی^۲ که این حدیث را از قول پیامبر اکرم^۱ نقل کرده است،^۳ حافظ هیثمی^۴ و شارح صحیح مسلم یعنی امام نووی نیز، گفته است که برخی از استادان بزرگ من نیز این امر را انجام داده و تجربه کرده‌اند.^۵ حافظ ابن حجر ضمن آن که این حدیث را معتبر می‌شمرد.

۱- بیهقی، شعب الایمان: ج ۶ ص ۱۲۸، رقم ۷۶۹۷.

۲- طبرانی، احمد، المعجم الکبیر: ج ۱۷، ص ۱۱۷، رقم ۲۹۰.

۳- همان.

۴- هیثمی، مجمع الزوائد: ج ۱۰، ص ۱۳۲.

۵- همان.

می‌گوید: امری مجرب است^۱ بلکه اَلْبَانِي وهابی نیز بر اعتبار این حدیث صحه می‌گذارد.^۲

باز از میان دانشمندان سنی باید از محمد بن عثمان ذهبی شاگرد ابن تیمیه و محدث نامور، نام برد که در کتاب «سیر أعلام النبلاء» می‌نویسد:

«قال إبراهيم الحربي^۳: قبر معروف (اي معروف كرخي) الترياق المجرّب. يريد إجابة دعاء المضطرّ عنده لأنّ البقاع المباركة يُستجاب^۴؛ ابراهیم حربی می‌گوید: قبر معروف کرخی همانند داروی مجرب است که منظورش این است که دعای انسان مضطر نزد قبر او مستجاب می‌شود چون دعا نزد بقاع مبارکه، به اجابت می‌رسد.»

۱- ابن حجر، احمد، امالی الأذکار به نقل از شرح ابن علان علی الأذکار: ج ۵، ص ۱۵۱.

۲- ر.ک: البانی، محمد ناصر الدین، سلسلة الاحادیث الضعیفة: ج ۲، ص ۱۱۱.

۳- ابراهیم حربی، از بزرگان سنی در قرن سوم (متوفای ۲۸۵) است و ذهبی از او چنین یاد می‌کند: الشیخ الامام الحافظ العلامة شیخ الإسلام ابو إسحاق.... (نک: ذهبی، محمد، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۳، ص ۳۵۶).

۴- ذهبی، محمد، سیر أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۳۴۳.

ابن جزری نیز در کتاب «الحصن الحصین» می‌گوید:
 «استجابة الدعاء عند قبور
 الانبياء والصالحين ثبتت
 بالتجربة؛ اجابت دعا نزد قبر انبیا و صالحان به
 تجربه ثابت شده است.»

شوکانی نیز ضمن آن که این نظر را تأیید می‌کند می‌نویسد:
 «به شرط آن که درباره میّت باورهای غلط نباشد»^۱

تقی الدین سبکی (م/ ۷۵۶) می‌نویسد:

«ان التوسل بالنبي جائز في
 كل حال قبل خلقه و بعد خلقه و
 في مدة حياته في الدنيا و بعد
 موته في مدة البرزخ و بعد
 البعث في عرضات القيامة و
 الجنة و هو على ثلاثة انواع: ان
 يتوسل به بمعنى ان طالب الحاجة
 يسأل الله تعالى به او بجاهه او
 ببركته فيجوز ذلك في الاحوال
 الثلاثة و قد ورد في كل منها
 خبر صحيح. توسل به پیامبر در همه حالات جایز است.
 توسل به [نور] حضرت پیش از خلقت و پس از خلقت در
 تمام مقاطع زندگی دنیا و پس از وفات در عالم برزخ و در
 مواقف قیامت و [حتی] در بهشت. توسل به سه‌گونه خواهد

۱- ر.ک: تعلیق علی سیر أعلام النبلاء: ج ۱۰، ص ۱۰۷.

بود: توسل به خود پیامبر، به آبروی پیامبر و به برکت
 [وجودی] پیامبر. توسل در همه این حالات جایز است و
 برای هر کدام اخبار صحیح وارد شده است.»

سپس به ذکر این اخبار می‌پردازد.^۱

بنابراین، با این ادله و سیره‌ی صحابه و دانشمندان، نباید
 سخن از دلیل سدّ ذریعه‌ی شرک گفت، بلکه - همان گونه که در
 نکته‌ی سوم ملاحظه کردید - این امت تا پیش از ابن تیمیه در
 قرن هشتم، به پیامبر خدا پس از وفات، توسل و شفاعت
 می‌جستند و استغاثه می‌کردند و در طول این هشت قرن دچار
 شرک نشدند. بنابراین اگر هم بر فرض، احتمال در غلطیدن امت
 در شرک مطرح باشد. همان گونه که شیخ تقی الدین سبکی
 شافعی (م/ ۷۵۶ ق) در ردّ ابن تیمیه آورده است^۲ بر علماست که
 مردم را آگاه سازند تا توده‌ی مردم در این امور دچار شرک
 نشوند نه آن که آنان را از امری مشروع و مستحب باز دارند، به
 هر حال با این فهرست از دانشمندان بزرگ سنی که بر اساس
 پژوهش و دلیل نه تقلید و تخمین، این امور را جایز می‌دانند،

۱- سبکی، تقی الدین، شفاء السقام: ص ۲۹۴.

۲- ر.ک: سبکی، تقی الدین علی، شفاء السقام: ص ۱۸۹.

جایی برای تردید باقی نمی‌ماند جز آن که وهابیان این دانشمندان را مشرک یا بدعت‌گذار بنامند.

نکته دهم: بوسیدن و تبرک به آثار پیامبر اکرم پس از وفات و زیارت قبر انبیا و اولیاء بدعت نیست. بلکه مشروع و امری مستحب می‌باشد و با ادله‌ی گوناگون قابل اثبات است.

ارزیابی و شرح: ادله‌ی گوناگونی بر جواز و استحباب این امور می‌توان - فارغ از مصادر شیعی - از مصادر اهل سنت اقامه کرد از جمله:

الف- عمل برخی از صحابه و تابعین در بوسیدن قبر و منبر پیامبر خدا.

ب- سیره عملی و فتوای دانشمندان بزرگ بر جواز تبرک به آثار پیامبر اکرم و صالحان.

به طور نمونه عبد الله بن عمر از صحابه، منبر پیامبر خدا^۱ را پس از وفات، استلام می‌کرده و کسی از صحابه نیز وی را نهی نکرده است. بلکه برخی از روایات دلالت دارد که غیر از عبد الله بن عمر افرادی دیگر از صحابه نیز به این کار اقدام می‌کردند؛

ابن ابی شیبیه با سند خود از یزید بن عبد الملک بن قسیط می‌نویسد:

«برخی از اصحاب پیامبر^۱ را دیدم که چون مسجد خلوت

می‌شد منبر پیامبر را دست می‌مالیدند و دعا می‌کردند»^۱

سالم بن عبد الله بن عمر نیز به پدرش در این امور اقتدا می‌کرده است.^۲ وهابیان می‌گویند کار عبد الله بن عمر اجتهادی از ناحیه وی بوده و پدرش و سایر صحابه با او موافق نبوده‌اند.^۳

اولاً: اگر این امور اجتهادی است جایی برای اتهام به دیگران نمی‌باشد ثانیاً: این ادعا که پدر عبد الله و سایر صحابه با کار عبد الله موافق نبوده‌اند، بدون دلیل است. از همین رو، ابن حجر عسقلانی کار عبد الله را حجت در تبرک به آثار صالحین می‌داند.^۴

اگر انسان جست‌وجو کند آثاری دیگر نیز از سیره صحابه به دست می‌آورد.

۱- ابن ابی شیبیه، المصنف: ج ۳، ص ۴۳۵، ح ۱۵۸۷۶.

۲- ر.ک: ابن حجر، احمد، فتح الباری: ج ۱، ص ۵۶۷، رقم ۴۸۷.

۳- ر.ک: رسالتان بین الشیخ واعظ زاده و الشیخ بن باز: ص ۱۶.

۴- ابن حجر، احمد، فتح الباری: ج ۱، ص ۵۶۹.

در آثار علمای اهل تسنن نیز از این امور فراوان به چشم می‌خورد. مانند پرسش عبد الله بن احمد بن حنبل از پدرش که می‌پرسد:

«سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَمَسُّ مَنْبِرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ وَ يَتَبَرَّكُ بِمَسِّهِ وَ يُقَبِّلُهُ وَ يَفْعَلُ بِالقَبْرِ مِثْلَ هَذَا أَوْ نَحْوِ هَذَا يَرِيدُ بِذَلِكَ التَّقَرُّبَ إِلَى اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ، فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِذَلِكَ؛^۱ از پدرم درباره‌ی مردی پرسیدم که منبر پیامبر^۱ را دست می‌کشد و به آن تبرک می‌جوید و می‌بوسد و قبر پیامبر را نیز به همین صورت یا همانند آن [دست می‌کشد و می‌بوسد و] با این کار به خدا، تقرب می‌جوید [آیا این کار رواست پدرم] گفت: مشکلی نیست»

از «ابن ابی الصیف الیمانی» نیز، همین فتوا و نیز جواز بوسیدن قبور صالحان نقل شده است.^۲

۱- ر.ک: ابن حنبل، احمد، کتاب العلل: ج ۲، ص ۴۹۲، رقم ۳۲۴۳. و نیز، نک: عینی، محمود، عمدة القاری: باب ما ذکر فی الحجر الأسود: ج ۹، ص ۲۴۱.

۲- ر.ک: ابن حجر، احمد، فتح الباری: ج ۳، ص ۳۷۵، رقم ۱۶۰۹؛ عینی، محمود، عمدة القاری: ج ۹، ص ۲۴۱.

در مورد زیارت نیز باید موضع نزاع روشن شود. گاهی زیارت قبور به خاطر دوست داشتن صاحب قبر و رجاء ثواب می‌باشد و گاهی برای طلب حاجت از مرده و توسل و استشفاع از اوست و برخی موارد نیز دعا برای میت می‌باشد. آن چه که مورد نزاع است زیارت به معنای اول و دوم است. یعنی زیارت قبور صالحان به خودی خود دارای ثواب باشد و یا زیارت به قصد برآوردن حاجات صورت گیرد. اما دعا برای میت رواست؛ چون پیامبر اکرم^۱ بر مردگان مسلمین نماز می‌گزارند و بر قبر آنان می‌ایستادند و دعا می‌خواندند. از این عمل پیامبر اکرم^۱ رجحان دعا بر سر قبور مؤمنان استفاده می‌شود و ظاهراً در بین امت در این مسأله اختلافی نیست؛ همه پذیرفته‌اند که دعا برای میت رواست. وهابیان زیارت به قصد ثواب را بدعت و حرام می‌دانند و سایر امت اسلام مباح بلکه مستحب می‌شمرند. و زیارت به قصد برآوردن حاجات از صاحب قبر را شرک دانسته همسان با عمل مشرکان قرار می‌دهند.

زیارت قبور به قصد برآوردن حاجات و توسل و استغاثه به صاحب قبر در نکات قبلی بررسی شد. تنها دلیل روایی که وهابیان برای منع این کار می‌آورند روایت نبی مکرم اسلام است

که فرموده: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا يُعْبَدُ، خداوندا قبر من را بُتی که پرستیده می‌شود قرار مده.» اما چنان چه در نکته‌ی دوم گفتیم با عدم تغییر در دیدگاه «داعی» و یا در گوهر «مدعو» موضوع عبادت و شرک منتفی خواهد بود، خوانندگان قبر پیامبر همان نگاه را دارند که صحابه داشته‌اند یعنی: هرگز پیامبر را عبادت نمی‌کنند. پیامبر نیز پس از وفات همانند سنگ و چوب نمی‌شوند تا با بت‌ها مقایسه گردند. آری اگر دیدگاه داعی عوض شود و قبر پیامبر را - نعوذ بالله - همانند بت پرستان عبادت کند، (به این که پیامبر خدا را ربّ مستقل در شأنی از شئون بداند) امکان این خطر هست.

اما درباره‌ی رجحان یا منع و حرمت زیارت قبور به خودی خود و یا به خاطر حبّ صاحب قبر، باید ادله‌ی طرفین را ملاحظه کرد.

از نظر شیعه هیچ جای تردید نیست که زیارت قبور معصومان از افضل قربات است. شیعه در این باره ادله‌ی لفظی متعدد دارد.^۱ دانشمندان اهل سنت نیز آن را سنت مسلمین می‌دانند، قاضی عیاض می‌گوید:

۱- در این باره به کتاب‌های زیارت رجوع کنید مانند «کامل الزیارات» ابن قولویه؛ «مصباح الزائر» علی بن طاووس؛ «المزار» شهید اول و ...

«زِيَارَةُ قَبْرِهٖ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ سُنَّةٌ مِنْ سُنَنِ الْمُسْلِمِينَ مَجْتَمِعٍ عَلَيْهَا وَفَضِيلَةٌ مُرَغَّبٌ فِيهَا^۱؛ زیارت قبر پیامبر^۱ سنتی از سنت‌های مسلمین است که بر آن اجماع دارند و فضیلتی است که به آن ترغیب و تشویق شده است.»
تقی الدین سبکی (م / ۷۵۶) نیز فتوای دانشمندان را در این باره آورده است.^۲

محمد بن محمد بن عثمان ذهبی (م / ۷۴۸) که از مشاهیر اهل سنت است می‌گوید:

«فَمَنْ وَقَفَ عِنْدَ الْحُجْرَةِ الْمُقَدَّسَةِ ذَلِيلًا مُسَلِّمًا مُصَلِّيًا عَلَي نَبِيِّهِ فِيَا طُوبَى لَهُ فَقَدْ أَحْسَنَ الزِّيَارَةَ وَاجْمَلَ فِي التَّنَدُّلِ وَالْحُبِّ وَقَدْ أَتَى بِعِبَادَةِ زَائِدَةٍ عَلَي مِنْ صَلَّى عَلَيْهِ فِي أَرْضِهِ أَوْ فِي صَلَاتِهِ إِذْ الزَّائِرُ لَهُ أَجْرُ الزِّيَارَةِ وَأَجْرُ الصَّلَاةِ عَلَيْهِ... فَوَاللَّهِ مَا يَحْصُلُ الْإِنْزَعَاجُ لِمُسْلِمٍ وَ الصِّيَاحُ وَ تَقْبِيلُ

۱- قاضی عیاض، الشفا بتعريف حقوق المصطفى: ص ۶۶۶

۲- سبکی، شفاء السقام: ص ۱۵۷ - ۱۷۷.

الجُدران و كثرة البكاء إلا و هو
 مُحَبَّبٌ لله و لرسوله فحُبِّه المعيار و
 الفارق بين اهل الجنة و اهل النار
 فزيارة قبره من أفضل القرب...؛^۱ پس
 هر کس نزد حجره مقدس قبر پیامبر با خضوع بایستد و سلام و
 صلوات بر پیامبرش فرستد پس خوشا به حال او، چرا که زیارت را
 به نیکویی به جا آورده و در خضوع و محبت، پسندیده عمل کرده
 است و در این صورت عبادتی، بیش از کسی که در شهر خود یا
 در نمازش، به حضرت درود می‌فرستد، انجام داده آورده است چون
 زائر قبر، هم اجر زیارت دارد و هم اجر صلوات بر پیامبر [پس
 عبادتی بیش‌تر آورده است] به خدا سوگند، شتاب و ضجه و فریاد
 و بوسیدن در و دیوار و اشک‌های فراوان از ناحیه مسلمین در نزد
 قبر پیامبر خدا جز به خاطر محبت خدا و رسول او نیست، همان
 محبتی که معیار و فارق بین بهشتیان و دوزخیان است [به این که
 هر کس خدا و پیامبرش را دوست بدارد بهشتی است] به هر روی،
 زیارت قبر رسول خدا از برترین کارهای عبادی است.»

سُبکی و قاضی عیاض بخشی از روایات و ادله‌ی لفظی بر
 جواز و رجحان زیارت را نقل کرده‌اند. ابوسعید صلاح‌الدین نیز
 کتاب «جمع احادیث الواردة في زيارة قبر
 النبي» را نگاشته است. حافظ عینی در شرح بخاری می‌نویسد:
 «هرگاه عبد الله بن عمر از سفر می‌آمد به نزد قبر پیامبر می‌رفت
 و زیارت می‌کرد ... نهی از زیارت قبور در اوایل اسلام بوده که
 مسلمانان هنوز به بت‌پرستی عادت داشتند و ممکن بوده بر
 قبرها سجده کنند و آن‌ها را بپرستند اما چون اسلام مستحکم
 شد و در دل‌ها نشست، نهی از زیارت قبور نسخ گردید»^۱.
 رجحان زیارت منوط به اثبات وجود ارتباط پیامبر اکرم^۱ و
 اولیاء پس از وفات با عالم دنیا و شنیدن صدای زائران و پاسخ به
 سلام آنان است. در این باره افزون بر دلیل اعتباری، روایات
 صحیح و متواتر از اهل سنت نقل شده که پیش از این ملاحظه
 کردید. محبت نیز که منشاء بار بستن و عزم سفر برای زیارت
 می‌باشد، اختصاص به زمان حیات نبی اکرم^۱ ندارد.
 وهابیان، زیارت را بدعت و آن را مخالف با سیره صحابه
 می‌دانند، ادله‌ی لفظی آنان تنها این روایت است: «لا تُشَدُّ و ا

۱- ر.ک، عینی، محمود، عمدة القاری باب زیارة القبور: ج ۸، ص ۷۰.

۱- ر.ک، ذهبی، محمد، سیر اعلام النبلاء: ج ۴، ص ۴۸۳ - ۴۸۴، تحت رقم ۱۸۵.

الرَّحَالِ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ^۱؛ بار سفر بستن جز برای رفتن به سه مسجد، [مسجد الحرام، النبى، اقصی] روا نیست؛ اما هرگز نمی‌توان از آن منع شد رحال (بار بستن) برای زیارت را استفاده کرد. به قول حافظ ذهبی:

«لئن سَلَّمنا إنَّه - أي شد الرحال
إلى قبور الانبياء والاولياء - غير
مأذون فيه لِعُموم قوله صلوات الله
عليه» «لا تَشُدُّوا الرَّحَالِ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ
مَسَاجِدَ» فَشَدَّ الرَّحَالِ إِلَى نَبِيِّنَا صَلَّى
الله عليه وسلم مستلزم لِشَدِّ الرَّحَالِ
إلى مسجده و ذلك مشروع بلا نزاع إذ
لا وصول إلى حجرته إِلَّا بعد الدُخول إلى
مسجده . . .^۲؛ بر فرض که بار سفر بستن برای زیارت قبر
انبیا و اولیا روا نباشد به دلیل عمومیت نهی پیامبر خدا (که درود
خدا بر او باد) که فرمود: بار سفر بستن جز برای [رفتن] به سه
مسجد روا نیست» اما در خصوص زیارت قبر پیامبر ما، این نهی
نخواهد بود چون هر که بار سفر برای زیارت قبر ببندد ناگزیر بار
سفر برای رفتن به مسجد پیامبر بسته است و این کار بدون شک

۱- ر.ک: ابن حنبل، احمد، مسند احمد: ج ۱۲، ص ۱۱۶، رقم ۷۱۹۱، محققان مسند
سایر منابع و مصادر این روایت را در پاورقی آورده‌اند و آن را تقویم النص کرده‌اند.
۲- ذهبی، محمد، سیر اعلام النبلاء: ج ۴، ص ۴۸۴ تحت رقم ۱۸۵.

مشروع است چون رسیدن به حجره قبر پیامبر اکرم، پس از ورود
به مسجد امکان‌پذیر است.»

بدعت در این مسأله نیز پس از وجود ادله‌ی لفظی،
ناجاست. افزون بر آن، بر فرض که ادله‌ی لفظی ادعای بدعت را
منتفی نسازد؛ اما هر مسأله مستحدثه مانند زیارت را نباید بدعت
نامید بلکه برخی از اهل تسنن می‌توانند از باب مماشات بگویند:
این «بدعت حسنه»^۱ است که تمام اهل تسنن بنا به سنت عمر
در برگزاری نماز تراویح به جماعت پذیرفته‌اند (توضیح بیش‌تر در
این باره را خواهید دید) به ویژه آن که مبنای زیارت مسأله‌ی
محبت است محبتی که در دین، - بنا به قول ذهبی - معیار و
فارق بین دوزخیان و بهشتیان می‌باشد.

در پایان این نکته، اشاره به دو مطلب شگفت‌آور خالی از
لطف نیست. اول آن که بنا به گفته‌ی وهابیان، محمد بن عبد
الوهاب سرکرده آنان در نامه خود به اهل قصیم نوشته است:

۱- ر.ک: بخاری، محمد، صحیح البخاری مع فتح الباری: ج ۴، کتاب «صلاة
التراویح»، ص ۲۵۰، ح ۲۰۱۰ و نیز، ر.ک: عینی، محمود، عمدة القاری: ج ۱۱،
ص ۱۲۶؛ سید مرتضی، علم الهدی، الشافی: ج ۴، ص ۲۱۹، ایشان تئوری «بدعت
حسنة» را آورده و آن را بررسی و نقد کرده است. چون عمر در عصر خلافت خود
اصل نماز تراویح یا انجام آن را به صورت جماعت «بدعة حسنة» نامید که
این معناست این نماز بدین شکل در اسلام سابقه نداشته اما از نظر عمر این بدعت
حسنة است که دستور داد در این امت رایج شود و اهل تسنن آن را پذیرفتند.

«این که سلیمان بن سحیم در رساله خود نوشته است
من زیارت قبر پیامبر را نهی کرده و حرام می‌دانم، به من
اتهام زده و دروغ می‌گوید^۱ [من چنین اعتقادی ندارم]
دومین مطلب، تحریف زشت وهابیان در کتاب‌های بزرگان
سنی است. نووی شارح معروف صحیح مسلم در کتاب
«الاذکار» در آخر «باب الحج» فصلی گشوده و در آن درباره
استحباب زیارت قبر رسول خدا این عنوان را آورده است:

«فصل في زيارة قبر رسول الله صَلَّى اللهُ
عليه وآله وسلّم وأذكارها: اعلم
أنّه ينبغي لكلّ من حجّ أن يتوجّه الى
زيارة رسول الله... فإنّ زيارته
من أهم القربات فإذا توجّه
للزيارة أكثر من الصلاة والسلام
عليه في طريقه...»

چنان که ملاحظه می‌کنید بحث نووی درباره زیارت قبر پیامبر خدا و
حکم به این است که هر کس حج گزارد، سزاوار است به زیارت رسول

۱- ر.ک: شويعر، محمد بن سعد، تصحيح خطأ تاريخي حول الوهابية، ص ۱۱۱.

خدا رود چون زیارت او از مهم‌ترین عوامل قرب به خداست. پس چون
متوجه زیارت می‌شود در راه، درود و سلام بر پیامبر را فراوان بگوید» اما
وهابیان در کتاب «الاذکار» دست برده این فصل را چنین تحریف
کرده‌اند:

«فصل في زيارة مسجد رسول
الله: اعلم أنّه يستحب مِمَّنْ أَرَادَ
زيارة مسجد رسول الله أن يكثر
من الصلاة عليه في طريقه»

آنان به جای زیارت قبر، زیارت مسجد را نهاده و
تحریف‌های دیگری نیز، صورت داده و بقیه عبارات را حذف
کرده‌اند.

نکته یازدهم: ساختن مسجد بر قبر صالحان یا کنار قبر
و جواز نماز یا رجحان آن، امری مشروع است.

۱- ر.ک: نووی، الأذکار، الرياض، دار الهدی، الطبعة الثانية، ۱۴۰۹
بموافقة الشؤون المصاحف و مراقبة المطبوعات برئاسة ادارة
البحوث العلمية والإفتاء و الدعوة والإرشاد، تحقيق: الشيخ عبد
القدر الارناؤوط.

ارزیابی و شرح: علمای فریقین، فتوا به حرمت سجده بر قبر به خاطر خود قبر داده‌اند این مطلب از موضع نزاع بیرون است و کسی در حرمت آن تردید ندارد. اما ساختن مسجد بر قبر یا کنار قبر صالحان از ظاهر آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی کهف به دست می‌آید که می‌فرماید:

{... فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُيُوتًا رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَسْجِدًا}؛ «پس گفتند: بر آن‌ها بنایی بسازید، پروردگارشان به آن‌ها داناتر است اما آنان که بر کارشان چیره بودند، گفتند: ما بر اجساد آنان مسجدی بنا خواهیم کرد.»

چون این آیه دلالت بر امضای سکوتی قرآن درباره‌ی جواز ساختن مسجد بر قبر یا کنار قبر صالحان دارد و نسخ معنای آیه نیز، جز با خبر متواتر امکان‌پذیر نیست. بنابراین، با امضای قرآن، ادله‌ی دیگر اعتباری نخواهند داشت. مانند دلیل اعتباری سد الذرایع (که در آن گفته می‌شود ساختن مسجد بر قبر به تدریج موجب عبادت و یا تعظیم صاحب قبر خواهد شد و به شرک می‌انجامد) و نیز دلیل سیره‌ی صحابه درباره قبر پیامبر اکرم^۱ و سایر قبور (که گفته شده عمل آنان دلالت بر نهی از ساختن

مسجد بر قبور می‌کند) چون هر نوع دلیلی در برابر قرآن ساقط خواهد بود.

پیامبر خدا^۱ نیز در مسجد خیف که بنابه روایات صحیح سنی هفتاد پیامبر در آن مدفونند^۱ نماز گزارند. بلکه حضرت می‌دانستند همان جا که قبض روح می‌شوند، دفن خواهند شد و مدفن ایشان در کنار مسجد النبی قرار خواهد گرفت با این وصف از نماز خواندن در آن مسجد نهی نکردند. از جمله احادیث بر حرمت این امر که وهابیان اقامه می‌کنند این حدیث است:

«لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى،
إِتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَآءِهِمْ مَسَاجِدَ،
خَدَّوْنَ، يَهُودَ وَنَصَارَى رَا لَعْنَةَ كَرْدَةَ چَرَا كَه قُبُورِ أَنْبِيَآءِ
خُودَ رَا مَسْجِدَ كَرَفْتَنَدُ»

این حدیث را شیخین (بخاری و مسلم) نقل کرده و وهابیان آن را جزو مدارک اصلی حرمت مسجد سازی بر قبر به شمار آورده‌اند، اما معنای این روایت نامفهوم است، آیا مسجد در این روایت به معنای اصطلاحی است و یهود و نصاری قبر انبیای

۱- ر.ک: طبرانی، سلیمان، المعجم الکبیر: ج ۳، ص ۲۰۴.

خود را مسجد کردند یا به معنای لُغوی است یعنی بر قبر یا به طرف قبر سجده کردند. که در هر دو صورت، حرام و با مسلمین قابل مقایسه نیست. افزون بر آن برخی از اهل سنت این حدیث را مخالف با قرآن و به کلی ساقط می‌دانند؛ آنان می‌گویند:

«وهذا الحدیث یدل بکلّ صراحة تعظیم انبیاء الیهود والنصارى لكن القرآن الکریم بیّن أنّ الیهود لم یکنوا یحترمون الانبیاء بل کانوا یکذبونهم ویقتلونهم قال تعالی: {... أفکلما جاءکم رسول بما لا تهوی أنفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون} (البقره / ۸۷) و قال تعالی: {... قلّ فلیم تقتلون انبیاء الله من قبل إن کنتم مؤمنین} (البقره / ۹۱) وأثبت الله فی کتابه أذیة الیهود لنبیهم الاکبر موسی* فی عدّة آیات (کالآیة ه من سورة الصف) هذا،

ولا یعلم إنهم أقاموا لاکبر وأعظم انبیاءهم سیدنا موسی قبراً یزورونه ویعظّمونه حتی الآن فکیف یقال بعد ذلك أنهم عظّموا قبور انبیاءهم واتخذوها مساجد؟! وأما النصارى فلیس لهم إلاّ نبي واحد!!؛^۱ این حدیث از احترام و تعظیم یهودیان و مسیحیان نسبت به انبیای خود خبر می‌دهد لیکن قرآن عکس این واقعیت را بیان می‌دارد به این که یهودیان حرمت انبیا را نگه نمی‌داشتند بلکه آنان را تکذیب می‌کردند و به قتل می‌رساندند. قرآن خطاب به آنان می‌فرماید: «پس چرا هرگاه پیامبری می‌آمد چیزی می‌آورد که میلتان نمی‌گرفت، تکبر ورزیده و گروهی [از آنان] را تکذیب و گروهی را می‌کشتید» و در آیه‌ی دیگر فرمود: «اگر شما ایمان دارید پس چرا پیش از این، پیامبران خدا را می‌کشتید» خداوند در آیاتی متعدد از قرآن از آزار و اذیت یهودیان نسبت به حضرت موسی بزرگ‌ترین پیامبر یهودیان، خبر داد. افزون بر آن هرگز تاکنون دانسته

۱- ر.ک: السقاف، حسن، تعلیق علی رسالتین بین الشیخ واعظ زاده و الشیخ بن باز:

نشده یهودیان برای موسی × که بزرگ‌ترین پیامبر آنهاست، قبری برپا کنند و آن را تعظیم نمایند و زیارت کنند، بنابراین چگونه حدیث می‌گوید: آنان بر قبور انبیاءشان تعظیم کرده و آن‌ها را مسجد گرفتند؟! [در حالی که آنان انبیا را تکذیب و به قتل می‌رساندند و قبری برای آنان نبوده و نیست] اما مسیحیان جز یک پیامبر یعنی حضرت عیسی × ندارند [چه رسد به این که بگوییم قبر انبیاءشان را مسجد قرار دادند].»

برخی مفسران اهل سنت در مورد استفاده‌ی جواز مسجد سازی بر قبور یا کنار قبور صالحان از آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی کهف، تردید ندارند، بلکه برخی از آن‌ها مانند شیخ شهاب الدین خفاجی به دلیل این آیه، به صراحت فتوای بر جواز مسجد سازی در قبور صالحان را داده‌اند.^۱ و برخی دیگر پیشنهاد مسجد ساختن در این آیه را، برای نمازگزاردن در آن و تبرک به مکان اصحاب کهف، می‌دانند.^۲

۱- به نقل از آلوسی، روح المعانی: ج ۱۰، ص ۳۴۳.

۲- ر.ک: زمخشری، جار الله محمود، کشف: ج ۲، ص ۷۱۱.

نکته دوازدهم: بزرگداشت موالید معصومان نیز، امری جایز و مشروع بلکه مستحب است و با ادله‌ی گوناگون قابل اثبات می‌باشد.

ارزیابی و شرح: به نظر می‌آید بتوان از برخی آیات شریفه قرآن، دلیلی بر استحباب بزرگداشت موالید اقامه کرد. از جمله آیه:

{ذٰلِكَ وَمَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللّٰهِ

فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوٰى الْقُلُوْبِ} (حج/۳۲)

«این است [برنامه حج] و هر کس شعائر خدا را

[علامت‌های دینی را] بزرگ شمرد [و گرامی دارد] بی

تردید [این گرامی داشت] نشأت یافته از تقوای دل‌هاست»

و نیز آیه‌ای که می‌فرماید:

{وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰى بِآيٰتِنَا

اَنْ اَخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلٰى

النُّوْرِ وَذَكَرَهُمْ بِآيٰمِ اللّٰهِ اِنَّ فِي

ذٰلِكَ لآيٰتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُوْرٍ} (ابراهیم

/ ۵) «و همانا، ما موسی را با نشانه‌ها و معجزات خود

فرستادیم [و گفتیم] قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی نور

بیرون آر، و ایام الله را به یادشان بیاور که همانا در این یادآوری، نشانه‌هایی برای هر شکیبایی سپاسگزار است.»
وجه استدلال این است که بگوییم: چیزی که علامت خدایی دارد باید گرمی داشت و یا باید هر چه که مایه‌ی هدایت و خروج از تاریکی‌ها به نور است، متذکر شد و نگذاشت به دست فراموشی سپرده شود. شاید این یادآوری و تذکر یکی از مراتب

شکرگزاری است که قرآن درباره‌ی آن می‌فرماید:

{وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ...} (ابراهیم / ۷) «و [به خاطر آرید]

زمانی که پروردگارتان اعلان کرد که اگر شکر گزارید،

حتماً بر شما [نعمت‌هایی] می‌افزایم.»

و باز آیه‌ی شریفه‌ی: {وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً

لِلْعَالَمِينَ} (انبیاء / ۱۰۷) «و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.» که در آن پیامبر اکرم را رحمت برای عالمیان می‌داند

و در آیه: {قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ

فَلْيَفْرَحُوا...} (یونس / ۵۸) «بگو: به فضل و رحمت خداوند

[آری] به آن فضل و رحمت شاد باشند.» خداوند از ما طلب می‌کند تا

به رحمت او شاد باشیم و رحمت او پیامبر اکرم است. ابن عباس

درباره‌ی این آیه می‌گوید:

«فضل الله العلم و رحمة الله محمد قال الله تعالى: {وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ}; فضل خداوند، دانش است [که بر هر که بخواهد می‌دهد] و رحمت خداوند، حضرت محمد است. چون خداوند فرمود: ما تو را نفرستادیم جز آن که رحمتی برای جهانیان باشی.»

در برخی روایات باز از ابن عباس نقل شده که «رحمت» در این آیه را علی بن ابی طالب می‌داند.^۲ به هر حال ادله‌ی جواز بلکه ادله‌ی استحباب احتفال موالید از روایات، در بین فریقین متعدّدند که مهم‌ترین آن‌ها مسأله «محبت» به معصومان می‌باشد محبت واقعی، آثار و پیامدهای فراوان در زندگی مُحَبِّ دارد؛ محب به محبوب خود عشق می‌ورزد، یاد او را همواره تجدید کرده و گرمی می‌دارد، نام او را با عظمت یاد می‌کند، در وفات او غمگین و در میلادش، شادمان است. و گرمی داشت زاد روز محبوب، شعار محبت به اوست. برخی از اهل سنت مانند «دیار بکری»، «ابو شامه مقدسی»، «قسطلانی»، «ابن الحاج»،

۱- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور: ج ۴، ص ۳۶۷.

۲- همو: ج ۴، ص ۳۶۸.

«ابن عباد»، «سیوطی» فتوا به جواز حتی استحباب احتفال مولد نبی خدا^۱ داده‌اند.

ادله‌ی قائلین به حرمت احتفال عبارتند از: ۱ و لا: این بزرگداشت‌ها نوعی عبادت و تعظیم مولود است که به شرک می‌انجامد. ثانیاً: گاهی در این مراسم امور محرمه مانند اختلاط زن و مرد اتفاق می‌افتد. ثالثاً: سلف تولد پیامبر خدا^۱ را جشن نمی‌گرفتند پس این کار نوعی بدعت محسوب می‌شود.^۲

هیچ کدام از این ادله قابل قبول نیست، هرگز بزرگداشت، عبادت نیست تا به شرک انجامد، امر اختلاط زن و مرد نیز موجب حرمت اصل بزرگداشت‌ها نمی‌شود بلکه باید از این اختلاط در همه جا جلوگیری شود. بر فرض هم این امر بدعت باشد (که نیست) این عمر خلیفه‌ی دوم است که برخی از بدعت‌ها را حسن می‌داند و دستور به اجرای آن می‌دهد (مانند

۱- ر.ک: رضوانی، علی اصغر، مقاله «بحث استدلالی فی مشر و عیة الاحتفال» مجله طلوع، ص ۶

۲- برای تفصیل بیش‌تر این ادله، ر.ک: رضوانی، علی اصغر، همان.

دستور به اقامه نماز به جماعت در نماز تراویح)^۱. پس هر نوع بدعتی حرام و ممنوع نیست. ابن حجر در بررسی قول عمر خلیفه دوم که دستور به انجام نماز تراویح به جماعت در ماه رمضان می‌دهد و می‌گوید: «نعم البدعة هذه» چنین آورده است:

«... و البدعة اصلها ما احدث علي غير مثال سابق و تطلق في الشرع في مقابل السنة فتكون مذمومة والتحقيق أنها إن كانت مما تدرج تحت مستحسن في الشرع فهي حسنة وإن كانت مما تدرج تحت مستقبح في الشرع فهي مستقبحة وإلا من قسم المباح...»^۲ بدعت در اصل، عبارت است از: آن چه که بدون الگوی سابق، ساخته شود این کلمه در شرع در برابر سنت قرار دارد و همواره مذموم و ناپسند است. لیکن اقتضای تحقیق

۱- ر.ک: بخاری، محمد، صحیح البخاری مع فتح الباری: ج ۴، کتاب «صلاة التروايح»، ص ۲۵۰ ح ۲۰۱۰.

۲- ر.ک: ابن حجر، احمد، فتح الباری: ج ۴، کتاب «صلاة التروايح»، ص ۲۵۰، ذیل حدیث رقم ۲۰۱۰، و نیز، ر.ک، عینی، محمود، عمدة القاری: ج ۱۱، ص ۱۲۶.

این است که اگر امری که بدعت است زیر مجموعه‌ی امور مورد قبول شرع قرار گرفت، بدعت حسنه و اگر زیر مجموعه امور غیر قابل قبول شرعی باشد، بدعت قبیح و نارواست و در غیر این صورت از امور مباح به شمار می‌آید.^۱

گرامیداشت موالید و اعیاد، بنابه تحلیل ابن حجر عسقلانی زیر مجموعه امور مستحسنة در شرع است و امری جایز بلکه راجح به شمار می‌آید. خود ابن حجر نیز گرامیداشت‌ها را بدعت حسنة نامیده است.^۲ باز بنا به روایات صحیح السند عمر خلیفه دوم در جواب یهودی که می‌گوید اگر برای ما یهودیان آیه‌ی { الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي . . . } (مائده / ۳) «امروز برای شما دینتان را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم.» نازل شده بود آن روز و آن ساعت را عید می‌گرفتیم، عمر آن را امضا می‌کند و در پاسخ وی نمی‌گوید این بدعت در دین است بلکه از روز نزول آیه خبر

۱- هر چند برخی، عبارت خلیفه دوم را بر بدعت لغوی حمل کرده‌اند تا توجیهی برای آن بیابند اما این توجیه غیر قابل قبول و در واقع، پاک کردن صورت مسئله است. چون هر نوع بدعت در دین را می‌توان با نام بدعت لغوی توجیه کرد.

۲- به نقل از سیوطی، جلال‌الدین، حسن المقصد، ص ۱۲.

می‌دهد و می‌گوید: «من می‌دانم این آیه کجا و چه وقت نازل شده است و...»^۱

ممکن است گفته شود صحابه بزرگداشت موالید نداشته‌اند اما آن چه را که صحابه یا سلف انجام نداده‌اند اعم از این است که آن را بدعت و حرام می‌دانسته‌اند (که در این صورت باید برای آن ادله اقامه شود) یا نسبت به آن موضعی نداشته‌اند چه این که نمی‌توان با قاطعیت گفت آنان بیش از دیگران به تعالیم دین آگاه بوده‌اند و یا محبت و ارادتشان به خدا و رسول او بیش‌تر است در این باره روایاتی متعدد از چندین نفر از صحابه پیامبر خدا^۱ نقل شده است که از رابطه‌ی وثیق‌تر آیندگان با پیامبر اکرم^۱ و دین ایشان خبر می‌دهد.^۲

۱- بخاری، محمد، صحیح البخاری مع فتح الباری، کتاب التفسیر، تفسیر سوره مائده: ج ۸، ص ۲۷۰ - ۲۷۱.

۲- به طور نمونه، ر.ک: هیشمی، علی، مجمع الزوائد: ج ۱۰، باب «ما جاء فیمن آمن بالنبی و لم یره» ص ۶۵ - ۶۷. هر چند برخی از اسناد این روایات با رجال ثقات نقل شده‌اند (نک. همو: ص ۶۶) اما کثرت طرق ضعف احتمالی در سند برخی دیگر را جبران می‌کند و اطمینان به صدور را فراهم می‌آورد.

- ١٠- ابن حنبل، احمد، **مسند الامام احمد بن حنبل**، طبع محقق باشراف شعيب الارنوط، بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤١٧ ق.
- ١١- _____، **كتاب العلل ومعرفة الرجال**، تحقيق: وصى الله عباس، بيروت، المكتب الاسلامى، ١٤٠٨ ق.
- ١٢- ابن القيم الجوزية، محمد، **الروح فى الكلام على ارواح الاموات والاحياء**، تحقيق: محمدعلى القطب، بيروت، المكتبة العصرية، ١٤٢٢ ق.
- ١٣- ابوسريح، زكى بن محمد، **ارشاد العباد الى بطلان التوسل و الاستمداد**، بيروت، دارالحضارة، ١٤٢٨ ق.
- ١٤- البانى، ناصرالدين، محمد، **سلسلة الاحاديث الصحيحة**، بيروت، المكتب الاسلامى، ١٤٠٥ ق.
- ١٥- _____، **سلسلة الاحاديث الضعيفة والموضوعة**، الرياض، مكتبة المعارف، ١٤١٢ ق.
- ١٦- بياضوى، عبد الله بن عمر، **انوار التنزيل و اسرار التأويل** (تفسير بياضوى)، بيروت، دار الكتب العلمية.
- ١٧- بيهقى، ابوبكر، **الاعتقاد على مذهب السلف اهل السنة والجماعة**، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٦ ق.
- ١٨- بيهقى، احمد، **شعب الإيمان**، تحقيق: محمد السعيد زغلول، بيروت، دار الكتب، ١٤١٠ ق.

کتابنامه

- ١- **القرآن الكريم**.
- ٢- آل الشيخ، عبد الرحمن، **فتح المجيد فى شرح كتاب التوحيد**، الرياض، الاعدارة العامة للطبع والترجمة، ١٤١١ ق.
- ٣- _____، **قره عيون الموحدين فى تحقيق دعوة الانبيا والمرسلين**، دار ابن حزم، ١٤٢٤ ق.
- ٤- آلوسى، محمود، **روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثانى**، به كوشش محمدحسين العرب، بيروت، دار الفكر، ١٤١٧ ق.
- ٥- ابن ابى شيبه، عبدالله، **كتاب المصنف فى الاحاديث وال اخبار**، تصحيح: محمد عبدالسلام شاهين، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٦ ق.
- ٦- ابن باز، عبد العزيز، **رسالة الى الشيخ واعظزاده**، المملكة العربية السعودية، رئاسة إدارة البحوث العلمية والافتاء، ١٤١٦، رقم ١/١٦٦٥.
- ٧- ابن تيميه، احمد، **مجموع الفتاوى**، اعداد: محمد بن عبدالرحمن قاسم العاصمى، بى جا.
- ٨- ابن جرير، محمد، **جامع البيان عن تأويل أى القرآن**، بيروت، ١٤٠٨ ق.
- ٩- ابن حجر، احمد، **فتح البارى بشرح صحيح البخارى**، تحقيق باشراف: محب الدين الخطيب، بيروت، دار المعرفة، بى تا.

- ١٩- جريسي، خالد بن عبدالرحمن، **سلسلة فتاوى علماء البلد الحرام**، العقيدة، القسم الثاني، ١٤٢٧ ق.
- ٢٠- حاكم نيشابوري، ابو عبدالله، **المستدرک على الصحيحين**، تحقيق يوسف عبدالرحمن المرعشلي، بيروت، دار المعرفة، بی تا.
- ٢١- حلي، حسن بن يوسف، **كشف المراد في تجريد الاعتقاد**، قم، مكتبة المصطفوي، بی تا.
- ٢٢- دارمي، عبدالله بهرام، **سنن الدارمي**، دار احياء السنة النبوية، بی تا.
- ٢٣- ذهبي، محمد، **سير اعلام النبلاء**، تحقيق باشراف شعيب الارنؤوط، بيروت، ١٤٠٦ ق.
- ٢٤- رضواني، على اصغر، **بحث استدلالی في مشروعیة الاحتفال**، مجلة طلوع، شماره ٦، قم، مدرسه عالی امام خمینی.
- ٢٥- زمخشري، جار الله محمود، **الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه التأويل**، قم، نشر ادب حوزه، بی تا.
- ٢٦- سيالكوتي، عبدالحكيم، **الحاشیة على شرح المواقف** (ضمن شرح المواقف)، مصر، ١٣٢٥ ق.
- ٢٧- سبكي، تقی الدين علی، **شفاء السقام في زیارت خير الانام**، بی جا، ١٤١٩ ق.

- ٢٨- سقاف، سيد حسن، **تعليق على رسالتين بين الشيخ واعظزاده والشيخ بن باز**، تهران، نشر مشعر، ١٤٢٦.
- ٢٩- سيوطي، جلال الدين، **الدر المنثور في التفسير بالمأثور**، بيروت، دار الفكر، ١٩٨٣ م.
- ٣٠- شريف مرتضى، على بن الحسين علم الهدى، **الشافى في الإمامة**، تحقيق: السيد عبد الزهراء الحسيني، طهران، مؤسسه الامام الصادق، ١٤١٠ ق.
- ٣١- شويعر، محمد بن سعد، **تصحيح خطأ تاريخي حول الوهابية**، الرياض، رئاسة ادارة البحوث العلمية والإفتاء، ١٤٢٢ ق.
- ٣٢- طبراني، سليمان، **المعجم الكبير**، تحقيق: حمدي عبدالمجيد السلفي، ط الثانية، ١٤٠٦ ق.
- ٣٣- طوسي، خواجه نصيرالدين، **تجريد الاعتقاد مع كشف المراد**، تحقيق آية الله حسن زاده آملی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- ٣٤- علم الهدى = شريف المرتضى.
- ٣٥- عيني، محمود، **عمدة القارى شرح صحيح البخارى**، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٥ ق.
- ٣٦- قاضى عياض، الشفا بتعريف حقوق المصطفى، تحقيق: على محمد الجاوى، بيروت.
- ٣٧- قرطبي، محمد، **الجامع لاحكام القرآن**، القاهرة، دار الكتاب العربی، ١٣٨٧ ق.

٣٨- كنانى، محمد، **نظم المتناثر من الحديث المتواتر**، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٧ ق.

٣٩- مناوى، محمد، **فيض القدير فى شرح الجامع الصغير من احاديث البشير النذير**، تصحيح: احمد السلام، بيروت، دار الكتب العلمية، بى تا.

٤٠- نووى، يحيى بن شرف، **الاذكار المنتخبة من كلام سيد الابرار**، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٤٠٤.

٤١- هيثمى، على، **مجمع الزوائد ومنبع الفوائد**، بتحريه العراقى وابن حجر، بيروت، دار الكتاب العربى، ط الثالثة، ١٤٠٢ ق.

* * *